

نخست وزیر اظهار داشت تعقیب و ستمهای وارده بر بهائیان مربوط به زمان گذشته است و امیدوار است دیگر در آتیه تکرار نشود و قول داد تا آنجا که بتواند از کمک به بهائیان دریغ ننماید و از هر فرصتی برای اجرای عدالت استفاده کند. از احساسات دوستانه او عمیقاً تشکر نموده گفتم بهائیان برای سلامتی شما دعا می کنند پاسخ داد من هم برای موفقیت اشخاصی که افکار عالی و نظر خوب برای ایران دارند دعا می کنم. اظهار تأسف کردم هدیه ای که محفل آمریکا برای ایشان تهیه کرده بودند هنوز نرسیده به محض اینکه برسد ارسال خواهم داشت در ضمن مقاله ای که در مجله لایف در تمجید دیانت بهائی نوشته شده بود به ضمیمه رونوشت برنامه صلح بهائی به ایشان نشان دادم دکتر شایگان اظهار علاقه خاصی به مقاله مزبور نمود منمهم مجله را به او هدیه دادم. روح این ملاقات رسمی بسیار دوستانه بود زیرا هیچ عجله و شتابی در کار نبود و فرصت کافی داشتیم تا آنچه حائز اهمیت است بیان نمایم. دکتر میلانی و من هر دو احساس کردیم که دکتر مصدق در بیانات و نیت خود صادق است او در موقع خداحافظی شخصاً تا درب اطاق ما را مشایعت کرد و دست ما را با گرمی فشرد.

عصر جمعه به دکتر میلانی تلفن کردند که به آپارتمان دکتر مصدق برود چون هدیه محفل ملی آمریکا رسیده بود به دکتر میلانی دادم تا آن را همراه ببرد دکتر میلانی ابتدای ورود هدیه را به دکتر مصدق تقدیم کرد نخست وزیر بی نهایت خوشحال شد که یک آلبوم چرمی زیبا حاوی عکسهای داخلی و نمای خارجی معبد آمریکا را به او هدیه می کنند. دکتر میلانی نامه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا و گزارش پیوست آن را که حاکی از مظالم و ستمهای بسیاری بر بهائیان ایران بود به ایشان تسلیم کرد دکتر مصدق گفت از بازداشت بهائیان یزد اطلاع دارد چون تیمسار سرلشکر علائی او را ملاقات کرده و به او گزارش داده اند که با بهائیان با عدالت رفتار نمی شود نخست وزیر اظهار داشت که مایل است در ایران به بهائیان کمک

کند اما نامه محفل ملی آمریکا که حاکی از توسعه و نفوذ دیانت بهائی است مورد علاقه او نیست آنچه او احتیاج دارد این است که روی کاغذ مارک دار محفل ملی یک نامه رسمی بنویسیم و برای کمک به برادران بهائی ما که در ایران در معرض اذیت و آزار قرار دارند دادخواهی کنیم و ذیل آن نامه را مهر و امضاء نمائیم تا ایشان بتواند برای کمک به بهائیان ایران مورد استفاده قرار دهد حتی نخست وزیر با صراحت گفت در آخر این نامه رسمی بنویسید "جای بسی شگفتی است در کشوری که دارای تمدن باستانی و قانون اساسی است و تمام افراد در برابر قانون دارای حقوق مساوی هستند متأسفانه با بهائیان خلاف قانون رفتار می شود". نخست وزیر تأکید کرد که این موضوع باید کاملاً محرمانه بماند و گرنه دست او بسته خواهد شد. نخست وزیر از دکتر میلانی سئوالاتی کرد و تعداد محصلین بهائی را در آمریکا جویا شد دکتر میلانی پاسخ داد تعداد آنها قلیل است در حدود ۱۰ الی ۱۵ نفر می باشند. دکتر میلانی و من از پیدا شدن چنان فرصتی گرانبها که همزمان با سالگرد تولد حضرت اعلی بود بی نهایت شاکر و امیدواریم که این پیش آمد طلّیعه دوران اجرای عدالت و آزادی برای برادران بهائی ما در ایران باشد.

منشی محفل روحانی ملی آمریکا

هوراس هلی

## محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۲۸ خیابان شریدان، ویلمت، ایلی نوئیز

۲۳ اکتبر ۱۹۵۱

توسط سفارت ایران واشنگتن

جناب آقای محمد مصدق نخست وزیر ایران

محترماً به عرض عالی می رساند

محفل روحانی ملی به نمایندگی از بهائیان آمریکا مقدم آن جناب را به کشور خود گرامی داشته و این فرصت را مغتنم می داند تا شرح مختصری از ستمهای وارده اخیر را بر بهائیان ایران به حضور جنابعالی در سمت ریاست هیئت دولت ایران تقدیم نماید.

در رابطه با موضوع ستمهای وارده بر بهائیان ایران، گزارشی حاوی ۲۴ صفحه در بایگانی این محفل موجود است که در آن موارد بسیاری حاکی از شکنجه، ظلم و آزار و اذیت نسبت به آنان مندرج است. این محفل بر طبق گزارش نامبرده می تواند عادلانه اظهار نماید که افراد ایرانی پیرو دیانت بهائیتی در دوائر دولتی از حقوق مدنی محروم و اموال و دارائی آنها به دست غوغاگرانی که تحت کنترل نیستند غارت می شود و خودشان بی آنکه مأمورین انتظامی و پلیس از آنها حمایت کنند در معرض ضرب و جرح و حتی مرگ قرار گرفته اند.

محفل روحانی ملی (آمریکا) رونوشت تظلمات و دادخواهی های هیئت های اداری بهائیان ایران را که با قید فوریت به دولت مبتوع خود تسلیم نموده اند و بی اثر و نتیجه مانده است در اختیار دارد این محفل اطمینان دارد که آن جناب با آگاهی که

نسبت به فساد عقیده عمومی و سوء رفتار مأمورین اداره مربوطه دارید گامهای مؤثری برای حفظ و صیانت بهائیان در تحت حمایت قانون بر خواهید داشت.

آنچه به اختصار در این عریضه ذکر گردیده مربوط به وقایع کنونی است که از سال ۱۹۴۴ شروع شده و از یادآوری رویدادهای دیگر و مهمترین حقایق موجود در این اسناد تاریخی صرفنظر گردیده است. محرکین آزار و اذیت به بهائیان در حقیقت اعضاء فعال جمعیتی بنام "انجمن تبلیغات اسلامی" می باشند که از سال ۱۹۴۱ به بعد دامنه اعمال نفوذشان شدت و افزایش یافته است. عمال انجمن نامبرده در نقاط مختلف کشور به فعالیت مشغولند و هیجانات عمومی را علیه بهائیان بر می انگیزند و به تشویق و ترغیب پلیس برای عدم حمایت از این قربانیان در برابر تجاوزات عامه می پردازند این جمعیت همچنان به نشر اکاذیب علیه بهائیان ادامه می دهند و آتش بغض و کینه عمومی را دامن می زنند تا مردم این طایفه را دشمن دین و ملت، مخرب اسلام و مخالف با قانون به شمار آورند. در هر کجا که بهائیان مورد حمله قرار بگیرند علمای مسلمان یا به عبارت دیگر ملاها بعنوان عوامل فعال دست اند کارند. از مساجد به مردم اطمینان می دهند که هرگاه بهائیان را قلع و قمع و نابود کنید در بهشت به آنها پاداش داده خواهد شد. از مردم می خواهند که بهائیان را بکشند و اموالشان را تصرف نمایند.

پرونده امر حاکی از آنست که در موارد عدیده مقامات محلی هر گونه اقدام برای فرو نشاندن این هیجانات تعصب آمیز را بسیار خطرناک تلقی کرده اند. از این رو گذشته از آنکه بهائیان وحشیانه تحت ضرب و جرح قرار گرفته و اموالشان به تاراج می رود سازمان های کشوری نیز به تباهی کشیده می شود. طی سال ۱۹۴۴ مساجد و مجامع دیگر اسلامی در شهر شاهرود مردم را به شکنجه و آزار بهائیهها ترغیب و تحریک نمودند مردم درب ورودی حظیرة القدس بهائیتی را آتش زدند و اسباب و اثاثیه آن را به غارت بردند چند روز بعد از آن یک جمعیت پنج هزار نفری غوغاگر مسلح

به سنگ و چماق و چاقو و ساطور بر سر بهائیان ریختند تنی چند از آنها به کلانتری پناه بردند در آنجا یک افسر پلیس فریاد بر آورد: بکشید این لامذهبها را و در همان حین پاسبان با ته قندان تفنگ خود به جان آنها افتاد مقارن با این احوال غوغاگران خشمگین و بر آشفته منازل و مغازه های افراد بهائی را محاصره نموده به زور وارد خانه ها و مغازه هایشان شده آنچه بود به غارت بردند و آنها را لخت و عریان نمودند و هیچکس به کمک آنها نشتافت.

یک نفر بهائی بنام آقا محمد جذبانی مورد حمله قرار گرفت و عاجز و درمانده بر جای خود ماند جسد بیهوش او را به مطب دکتری در آن حوالی بردند ولی مهاجمین به زور وارد شدند و قربانی خود را اخذ نموده و از پنجره طبقه دوم عمارت به خیابان پرتاب کردند در خیابان آنقدر به جسم نیمه جان او صدمه زدند تا هلاک شد. از جمله افراد بهائی که مغازه ها و تجارتخانه های آنها را مورد غارت قرار گرفت و طعمه آتش شد: خدائی، آقازاده، مهاجرزاده، طباطبائی و عطاری بودند. مهاجمین بعد از تخریب دکانهایشان خانه های آنها را در معرض تاراج قرار دادند و چندین نفر را به قتل رسانیدند. بهائیان موضوع را به مقامات دولتی بردند ولی بازپرسهائی که به شاهرود اعزام شده بودند به وزارت دادگستری گزارش دادند که مجرمین واقعی خود بهائیان هستند. بازپرس دیگر گزارش غرض آلود و بر خلاف حقیقت در مورد بهائیهها تسلیم نمود. از شاهدهای غیربهائی هیچکس را جرأت آن نبود که شهادت بدهد. عاقبت سی و چهار نفر به قتل و غارت متهم و بازداشت شدند و پرونده آنها به دیوان عالی جنائی در طهران ارجاع شد در آنجا سی و یک نفر از این عده به ارتکاب جنحه و جرائم جزئی متهم گردیدند. موضوع این محاکمه و نحوه برگزاری آن احساسات عمومی را جریحه دار ساخت. علیرغم حقایق موجود و شهادت شهود قاتلین آزاد شدند و غارتگران به یک ماه زندان محکوم گردیدند. نتیجه آن شد که بی قانونی تشویق شد و اعتماد مردم نسبت به دادگاهها سلب گردید و خود

انگیزه ای تازه شد که حملات به بهائیان از سر گرفته شود "بروید بهائیهها را بکشید و اموالشان را تصرف کنید مگر دولت اهالی شاهرود را مجازات کرد؟ شما هم می توانید مثل آنها عمل کنید" این بود ندای آشوبگران و فتنه جویان.

مفاد بخشنامه وزارتی تحت شماره ۷۴۴ بتاریخ ۱۳-۴-۱۳۲۳ در آن وقت چنین بود: در بین مبلغین و سران بهائی معمولاً کسانی یسافت می شوند که در دوائر دولتی شاغل هستند فعالیت این افراد و دخالت آنها در امور کشور مخرب و موجب ضرر و زیان است باید با نهایت دقت و جدیت آنها را زیر نظر داشته باشید و در صورت عدم تمکین از اوامر با آنها طبق قانون عمل نمائید. این بهانه ای به دست آشوبگران داد تا بهائیان را تحت فشار و آزار و اذیت قرار دهند و آنها را از ادارات اخراج کنند.

وقایع دیگر که به اختصار گزارش داده شده چنین است:

خانه ای در آباده که محل حظیره القدس بود به آتش کشیده شد و عده ای از بهائیان شهر را مضروب کردند. کتب و اوراق آنها را سوزانیدند و منازلشان را غارت کردند. دو آخوند محلی مردم را به کشتن بهائیهها و تصرف اموال آنها تحریک می کردند. مأمورین انتظامی کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از این اعمال نمی کردند. در آران کاشان مسلمین درب مغازه یک نفر بهائی را آتش زدند و در خیابانها به راه افتاده و به بهائی بد و ناسزا گفتند.

در بندرگز اهالی دیوار حظیره القدس را خراب کردند. در بشرویه خراسان جمعی از بهائیان را مضروب ساختند و دو مغازه و هفت خانه آنها را خراب کردند. درب گلستان جاوید (قبرستان بهائی) را طعمه آتش نمودند و گورستان را ویران کردند نسبت به زنان و کودکان اعمال وحشیانه روا داشتند و مقامات دولتی هیچ اقدامی نکردند بلکه بر عکس بهائیان را مجبور کردند که مبالغی به آنها بپردازند. سی نفر به خانه ای هجوم بردند صاحبخانه و همسرش را بیاد کتک گرفته و اناثیه آنها را به

ارزش بیست هزار تومان به غارت بردند در بین این عده سرپاسبان غلامرضا جمشیدی به خانم صاحبخانه وحشیانه حمله کرد.

در بندرشاه دکان های افراد بهائی را غارت نمودند و آنها را تحت ظلم و شکنجه قرار دادند. با چاقو به جان آنها افتادند پلیس ابداً در پی تعقیب بر نیامد.

وقایع مشابهی ازبوجارد، بم (کرمان)، رفسنجان، زابل و سیرجان گزارش داده شده است. در طهران مردم را به اضرار و اذیت و آزار نسبت به بهائیان ترغیب می نمودند.

روزنامه آزادگان نوشت: قوانین ما درباره منع استخدام این فرقه کافر مرتد (ضالّه) در دوائر دولتی صراحت تام دارد بنابراین طبق آئین رسمی ما یعنی شریعت اسلام قتل بهائیان مجاز بلکه یک فریضه دینی شمرده می شود.

پرونده های مربوط به ظلم و ستم نسبت به بهائیان شامل ضرب و جرح، غارت اموال و دارائی آنها در شهرهای طبرس و فردوس (از توابع خراسان) قصر شیرین، قم، کلاوه دره (قزوین)، محمود آباد، گلپایگان، محمود آباد یزد و نهاوند می باشد که تمامی این وقایع طی همان سال (۱۳۲۳ مطابق ۱۹۴۴) اتفاق افتاده است.

سال بعد یعنی (۱۹۴۵-۴۶) شاهد گسترش دامنه ظلم و ستم بر بهائیان در اردستان، امام زاده هاشم، زابل، اسفندآباد، کنگاور، نیریز، سیرجان، ریاط ترک، آسیابان، فسا و سروستان بود. در جهرم سرهنگ شیروانی محرکین و مسببین این اعمال ستمکارانه را تحت حمایت و حفاظت خود گرفت. سایر شهرهایی که بهائیان در آنجا مورد ظلم و آزار قرار گرفتند عبارت بودند از زواره، یزد، اقلید، اصفهان، گشین جان، فسا. در سراسر استان خراسان بهائیان را بخاطر ازدواج به آئین بهائی حبس می کردند و بعضی را به این سبب جریمه می نمودند. در اصفهان به مراقد مقدسه، مزارهایی که مورد تقدیس و تکریم جامعه بهائیان بود هتک حرمت روا داشته. در همین شهر یک دانش آموز بهائی را بخاطر دیانتش از مدرسه اخراج کردند در شهرهای دیگر بهائیان از رفتن به حمامهای عمومی ممنوع شدند.

اسناد و پرونده مربوط به وقایع سالهای ۴۷-۱۹۴۶ بخصوص رعب انگیز است. بطور مثال در بیرجند بخشی از شهر که محل سکونت بهائیان بود مورد هجوم و حمله اهالی قرار گرفت اموالشان را به یغما بردند و اوراق و اسناد آنها را از بین بردند (اوراق بایگانی) و به چند نفر حمله نمودند خسارت مالی که در اثر این واقعه وارد آمد تخمیناً مبلغی معادل یک میلیون و پانصد هزار ریال بود.

قوای انتظامی قادر به دفع مهاجمین نبودند زنان و اطفال بهائی در وحشت و اضطراب بسر می بردند و مردان سر به کوه و بیابان نهادند. در طی همان سال در شهرهای یزد، ساری، پل سفید، شهنسوار، بهشهر، شاهی، نصرآباد، سروستان، میانوآب، اردستان، رفسنجان، چنار و داریون بهائیان مورد تجاوز قرار گرفتند.

نکته قابل توجه اینکه در بروجن اصفهان رئیس اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) و متصدیان تلگراف خانه و بخشدار مسلمانان را علیه بهائیان شورانیدند.

در زاهدان جوان بیست ساله بهائی را آنچنان وحشیانه کتک زدند و با چکش بر سرش کوبیدند که در اثر این ضربات مهلک منجر به از دست دادن بینائی یک چشم آن جوان گردید. در خاش (زاهدان) به دو نفر بهائی با سنگ و چماق حمله بردند و مال التجاره آنها را غارت کردند. در سر چاه یک زن شصت ساله بهائی را چنان بیرحمانه مضروب نمودند که در اثر خونریزی جراحات وارده به حال مرگ افتاد بعد تمام سکنه بهائی را از آنجا بیرون کردند.

همچنین پرونده امر حاکی از آنست که طی همان سال (۱۹۴۷-۱۹۴۶) در شهرهای کاشان، آران، نیریز، خرم آباد، بندرگز، جهرم، دوغ آباد، دهج، ریز، زواره، چال خامس و نظنز به بهائیان این نقاط صدمات جانی فراوان و خسارات مالی زیاد وارد کردند. در زواره یک روحانی مردم را وادار می کرد که با بهائیان داد و ستد نکنند و بدهی های خود را هم به آنها نپردازند. در نظنز اصفهان در حالیکه خانه یک بهائی را به آتش کشیدند کودکی به هلاکت رسید.

در خلال سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۷ این کوششهای لاینقطع برای نابود کردن بهائیان به نتیجه نرسید. در اینجا به دو واقعه شازند اشاره می‌کنیم که بهائیان این شهر بوضعی مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفتند که ناگزیر شدند خانه‌های خود را ترک کنند و محفل آنجا منحل شد.

در بندر شاه ارباب عمائم هرنوع معامله را با بهائیان تحریم کردند. در گلپایگان بعد از آنکه افراد بهائی مورد ضرب و جرح قرار گرفتند مقامات محلی هر دو گروه یعنی هم مهاجمین و هم بهائیان را زندانی نمودند اما هیجان عمومی آنچنان اوج گرفت که منجر به آزاد ساختن جنایتکاران و تبعید بهائیان قربانی این حوادث گردید.

در نامق از توابع خراسان مأمورین انتظامی حظیرة القدس بهائیان را تصرف نمودند و از آن بعنوان دفتر کار خود استفاده نمودند.

تا آنجا که ما از جریان قتل یک زن و پنج فرزندش در ابرقو نزدیکی یزد در سال ۱۹۵۰ اطلاع داریم هنوز به نتیجه نرسیده است در حالیکه ساکنین آن روستا می‌دانستند مجرم واقعی کیست و او را به مأمورین دولت نشان دادند و حتی روزنامه‌های یزد هم علت ماجرا را چاپ و منتشر کردند معذک در اثر فشار متنفذین مسیر دادرسی منحرف شد تا بالاخره دو نفر بهائی را متهم کرده بازداشت نمودند بهائیان یزد به دولت اطلاع دادند که متعصبین یزد خود را برای حمله و هجوم به بهائیان آماده می‌کنند و اگر دولت از آنها حفاظت نکند عواقب وخیمی در بر خواهد داشت عاقبت این پرونده برای محاکمه به طهران ارسال شد و به قرار اطلاع واصله هیاهو و جنجال و تبلیغات پر سر و صدا می‌تواند فشار زیادی برای پنهان کردن و تقلیب حقایق وارد آورد و این قضیه را بصورت اتهام عمومی علیه بهائیان و دیانتشان در آورد.

ما اطمینان داریم که این مختصر برای اثبات ادعای ما کافی است زیرا در نقاط مختلفی از ایران بهائیان ظالمانه مورد ضرب و جرح قرار گرفته برخی با بیرحمی

کشته شده و اموال گروه بسیاری به تالان و تاراج رفته و آنها از حقوق مدنی محروم مانده‌اند. بهائیان اجازه چاپ کتاب و مجله ندارند هنگامی که دشمنان به نشر اکاذیب می‌پردازند موجب بدنامی بهائیان می‌شوند در سرشماری رسمی دولتی با آنکه بهائیان با صراحت دیانت خود را اعلام کرده‌اند مأمورین مربوطه اسامی آنها را در لیست مسلمانان ثبت کردند تا اکتبر ۱۹۵۰ پنجاه و هشت نفر بهائی را از اداره فرهنگ و سایر دوائر دولتی اخراج یا از خدمت معلق کرده‌اند که ما اسامی آنها را در اختیار داریم. موقعی که مسلمانان متعصب بهائیان را بخدا ناشناسی، شیطان صفتی و الحاد متهم می‌کردند و آنها را دشمن واقعی دیانت اسلام اعلام می‌نمودند محفل ما در ۲۱ مارچ ۱۹۲۸ در موقع بروز آن تضيیقات نامه‌ای برای رؤسای دیانت اسلام در سرتاسر ایران ارسال داشت آن نامه متضمن حقیقت تعالیم بهائی و وابستگی دیانت بهائی به اسلام و احترام فوق العاده به حضرت محمد بود که ممکن است جنابعالی هم از حقایق دیانت بهائی آگاه باشید برای مزید اطلاع شما رونوشت نامه مزبور را که به زبان فارسی ترجمه شده به پیوست به حضورتان تقدیم می‌داریم. محفل روحانی ملی رونوشت مقالاتی را که راجع به اعمال خشونت آمیز عمومی علیه بهائیان در دوازده روزنامه و مجله ایران به چاپ رسیده در اختیار دارد: روزنامه داد شماره ۱۷۳۷ هفدهم بهمن ماه ۱۳۲۸، روزنامه نیسان شماره ۸، روزنامه ماهان شماره ۲۰ سال ۱۳۲۸، روزنامه ایران طهران شماره ۹۰۰۴ هفدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه اطلاعات شماره ۷۱۴۷ هفدهم بهمن ۱۳۲۸، شماره ۷۱۵۱ بیست و دو بهمن ۱۳۲۸، شماره ۷۱۴۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸ (شماره ۷۱۵۱ بیست و دو بهمن ۱۳۲۸ تکراری است). روزنامه باختر امروز شماره ۱۵۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه کیهان شماره ۲۰۴۶ شانزدهم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه هراز شماره ۳۴ بیست و دوم بهمن ۱۳۲۸، روزنامه ملت ایران شماره ۹۰ بیستم بهمن ۱۳۲۸ و مجله خواندنیها شماره ۴۴ بیست و پنجم بهمن ۱۳۲۸.

وقایعی را که شرح می دهیم ناگزیر در خارج از مرزهای ایران به آگاهی مردم می رسد انتشار این اخبار نه برای اینست که بهائیان در آن باره سخنی گفته باشند بلکه چون جهانگردان و مسافران از آن وقایع مطلع می شوند شرح آنها را می نویسند و در اختیار جراید قرار می دهند. برای مثال در تاریخ چهارم اکتبر ۱۹۵۰ روزنامه معتبر و صاحب نفوذ آمریکائی بنام "کلیولند پلین دیلوز" مقاله مبسوطی تحت عنوان "یک مذهب ایرانی مورد تهدید و ارباب متعصبین مذهبی قرار گرفته است" منتشر نمود. در آن مقاله راجع به تبرئه کردن هشت نفر قاتلین دکتر برجیس بهائی اهل کاشان که به قتل اعتراف کرده بودند توضیح داده بود.

جناب آقای دکتر مصدق در اینجا مقتضی می دانیم حقیقت تعالیم بهائی را که مؤکداً به بهائیان دستور می دهد به دولت خود وفادار بوده و قوانین را اطاعت کنند و در هیچ نهضت سیاسی مخرب داخل نشوند به استحضار عالی برسانیم این حکم با کمال قدرت شهروندان بهائی را به رعایت اصول اخلاق حسنه ملزم می نماید.

حیرت و شگفتی فراوان ما از این است که چگونه در کشوری مانند ایران با سابقه درخشان تمدن باستانی و بهره مندی از مزایای اصول قانون اساسی می توان با اقلیتی مانند بهائیان آنچنان بر خلاف وجدان و متناقض با مواد قانون رفتار کرد در حالیکه قانون اساسی ایران با روشن بینی تساوی حقوق تمام افراد مردم را در برابر قانون با صراحت اعلام کرده است. تقدیم این پرونده به حضور آن جناب نه فقط صرفاً به جهت وابستگی دینی و اتحاد و محبت است که موجب هم بستگی ما با بهائیان ایران می باشد بلکه به سبب تعالیم دینی است که به ما می آموزد برای کشور ایران احترام خاصی قائل باشیم.

تمنا داریم با اطمینان دعای خیر ما را بپذیرید.

با تقدیم احترامات فائقه

منشی محفل هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

شماره ۲۴۵۷

آدرس منشی: شرکت سهامی نونهالان طهران ایران ۱۶ جولای

۱۹۵۲

آقای هوراس هلی منشی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا ۵۳۶

شریدان، ویلمت، ایلی نوئیز

دوستان عزیز بهائی گزارشاتی درباره بازداشت اعضای محفل روحانی یزد و چند نفر بهائی دیگر را در رابطه با اتهام قتل یک زن و فرزندانش در ابرقو چند بار به محفل شما ارسال شده که آنها را دریافت داشته اید بنابراین در اینجا دوباره تکرار آنها لازم نیست. پس از اینکه دادرسی انجام گرفت و حکم محکومیت علیه این بیگناهان صادر و اعلام شد ما گزارشی به حضور حضرت ولی محبوب امرالله عرض کردیم پاسخ تلگرافی آن حضرت را به پیوست این نامه ارسال می داریم.

"حیفا ۲۶ جون ۱۹۵۲"

از جریان محاکمه محبوسین یزد متأسفم به نظر می رسد صلاح در این است که پس از مطالعات دقیق و بررسی اوضاع داخلی ایران، جزئیات موضوع را به اطلاع محفل ملی آمریکا برسانید و از آنها بخواهید یا به وزارت خارجه آمریکا یا به اولیای دولت ایران یا به سازمان ملل متوسل شوند با نهایت اشتیاق راهنمایی الهی را برای شما مسئلت

شوقی

می نمایم

پس از مشورت دقیق در این محفل اتخاذ تصمیم و انتخاب یکی از دو پیشنهاد یعنی مراجعه به وزارت خارجه آمریکا یا توسل به اولیای دولت ایران را به عهده محفل شما واگذار می کنیم تا هر یک از این دو پیشنهاد را به عقیده خود بهتر و مؤثرتر می دانید انتخاب کنید یا هر دو پیشنهاد را به مرحله اجرا بگذارید.

با توجه به این حقیقت که برادران بهائی ما در ایران شدیداً تحت فشار و مورد اذیت و آزار متعصبین قرار دارند تقاضا نمائید پرونده آنها را برای رسیدگی به اشخاص بی غرض ارجاع کنند تا اتهام وارده بر آنها دقیقاً تحقیق و بررسی شود فعلاً به نظر ما از مراجعه به سازمان ملل صرف نظر فرمائید.

موضوع حائز اهمیتی که لازم است دقیقاً مورد توجه آن محفل قرار گیرد این است که قضات دادگستری یزد قبلاً مدارک مجعول علیه دوستان بیگناه ما ساخته اند و بعداً با تمام توان خود کوشیده اند حقیقت واقعه را خلاف قانون جلوه دهند تا وانمود کنند که حکم محکومیت این بیگناهان مطابق با قانون صادر شده است.

با اینکه وکلای بهائی به تفصیل ثابت کرده اند که مدارک ارائه شده توسط دادگاه ربطی به موضوع اتهام نداشته و مجعول بوده معذک متأسفانه به مدافعات آنها توجه و اعتنائی نکرده اند و مانند واقعه شهادت دکتر برجیس با وجود اعتراف صریح قاتلین به ارتکاب قتل در دادگاه، قاتلین را به بهانه فقد دلیل کافی آزاد کردند.

این محفل محققاً می داند و گواهی می دهد این دوستان که مورد ستم و بی عدالتی قرار گرفته و از این محاکمات در عذابند بیگناه بوده و قربانی تعصب و دشمنی این مردمان شده اند. دادگاه و قضات این کشور همیشه سعی کرده اند حقوق بهائیان را پایمال کنند این موارد را چندین بار قبلاً به نظر محفل شما رسانده ایم تقاضا می شود لطفاً رسید این نامه را تلگرافاً اطلاع دهید.

با عرض تحیات خالصانه منشی

تبصره: امروز به ما خبر رسید که پرونده به شعبه ۲ دیوانعالی کشور ارجاع شده است قاضی رئیس این محکمه لطفی نام دارد که بسیار متعصب و نظر خویی به بهائیان ندارد از شما تقاضا می کنیم در صورت امکان هر چه زودتر برای مساعدت به ما اقدام نمائید.

### محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

۳۰ جولای ۱۹۵۲ ایران طهران شرکت سهامی نونهالان

آقای علی اکبر فروتن منشی محفل روحانی ملی بهائیان ایران

دوستان عزیز درباره موضوعی که در نامه مورخه ۱۶ جولای به ما گزارش داده بودید بلادرنگ اقدامات زیر انجام گرفت:

۱- تلگراف زیر در تاریخ ۲۸ جولای به نخست وزیر ایران مخابره شد

با کمال احترام از آن جناب تقاضا می کنیم در مورد بهائیان یزد که بر خلاف حقیقت به ارتکاب قتل متهم شده و پرونده آنها در شعبه ۲ دیوانعالی کشور تحت رسیدگی است مداخله فرمائید زیرا جریان رسیدگی به بهتان وارده بر آنها تحت تأثیر محیط و نفوذ عناصر متعصب مذهبی قرار دارد که با برنامه های مترقیانه آن جناب منافات دارد جامعه بهائیان آمریکا از جنابعالی تقاضا دارند به نمایندگان بهائیان در ایران فرصت داده شود تا حقایقی را که برای اجرای عدالت و نجات جان افراد بیگناه و مطیع قانون ضروری است به عرض شما برسانند.

امضاء منشی محفل ملی بهائیان آمریکا

- ۲- نامه ای مطابق آنچه شما گزارش داده اید و از مقامات مربوطه تقاضا کرده اید تهیه شده و این نامه به سفیر ایران در واشنگتن فرستاده خواهد شد.
- ۳- رونوشت این مدارک به وزارت خارجه آمریکا فرستاده خواهد شد.
- ۴- این اقدامات به حضور حضرت ولی امرالله معروض خواهد شد.
- خاضعانه دعا می کنیم که این اشخاص بیگناه به کلی تبرئه و آزاد شوند.

با عرض تحیات

منشی محفل روحانی ملی هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۳۸ خیابان شریدان ویلمت ایلی نویز

۴ سپتامبر ۱۹۵۲

دکتر حسن پیرنهاد کاردار سفارت ایران واشنگتن

آقای کاردار عزیزم محفل روحانی ملی به نمایندگی از بهائیان آمریکا و از طرف افراد بهائی ایرانی که با بی عدالتی به اتهام جرمی که مرتکب نشده زندانی، محاکمه و محکوم شدند توسط آن جناب به دولت ایران توسل می جوئیم در حالیکه مدارک مثبت حاکی از مشخص بودن هویت مجرم واقعی وجود دارد.

ما به جنابعالی اطمینان می دهیم که درخواست بهائیان آمریکا مبتنی بر حقایق مسلم و مدارک مثبت است. در سال ۱۹۵۰ یک زن و پنج فرزند او که در ابرقو نزدیکی یزد زندگی می کردند به قتل رسیدند ساکنین آن روستا قاتل را می شناختند

و او را به مقامات مربوطه معرفی کردند شهادت نامه و سایر مدارک معتبر در اثبات این موضوع موجود بوده و می باشد ولی مورد توجه قضات قرار نگرفت. علیرغم این حقایق مسلم قضات دادگاه یزد به استناد مدارک مجعول اعضای محفل روحانی یزد و چند بهائی دیگر را بازداشت کرده و به ارتکاب جرم متهم نمودند. رسیدگی به این موضوع به دادگاه عالی جنائی شعبه یک طهران ارجاع شد و محاکمه در روز هفتم می ۱۹۵۲ آغاز گردید.

اسامی متهمین به شرح زیر است. ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد:

- ۱- بدیع الله افنان ۲- دکتر راستی ۳- دکتر ملکوتیان ۴- سالکیان
  - ۵- مشکلی ۶- محمد علی افنان ۷- رأفتی ۸- مجذوب ۹- دکتر منشادی
- چهار نفر بهائیان اسفندآباد:

- ۱- حسن کرم بخش ۲- محمد رفاهی ۳- حسین همتی ۴- حسن شمس
- ۵- عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو

و چهار نفر مسلمانان محمد شیروانی، علی محمد شیروانی، محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی بودند. گزارش جریان دادرسی به وضوح نشان می دهد که حقایق مربوط به این جنایت را نادیده گرفته و این قضیه را فرصتی مناسب دانستند تا با انتشار مطالب نادرست موجب بدنام کردن آئین بهائی و پیروان معصومش گردند.

جلسات دادرسی را در محیط آمیخته با تعصب مذهبی و تنفر شدید نسبت به دیانت بهائی و بهائیان ترتیب دادند اعلامیه هائی علیه بهائیان چاپ و توزیع گردید دادستان برای اثبات اتهام هیچ دلیل و مدرکی که مطابق با موازین قانونی باشد اقامه ننمود و دادگاه را به صحنه نمایش برای وارد کردن بهتان به دیانت بهائی تبدیل نمود.

در روز ۲۷ ماه می حکم توسط آن دادگاه صادر گردید و چهار نفر را به ارتکاب قتل به مرگ محکوم کرد این محکومین عبارتند از:



محمد شیروانی، حسین همتی، محمد رفاهی و حسن کرم بخش که نفر اول مسلمان و سه نفر دیگر بهائی بودند. دادگاه درباره سایر متهمین نیز حکم صادر کرد عباسعلی پورمهدی، حسن شمس بهائی و علی محمد شیروانی مسلمان را هر یک به اتهام شرکت در قتل به ده سال حبس با اعمال شاقه و ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد را به اتهام طرح نقشه قتل به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم نمود. دو نفر مسلمان محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی را تبرئه کرد. پانزده نفر محکومین به حکم صادره اعتراض کرده از دیوانعالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی نمودند تا در حکم دادگاه عالی جنائی تجدید نظر شود.

به قرار اطلاع واصله دیوانعالی کشور بر طبق قانون آئین دادرسی کیفری مجاز است یکی از سه طریق را برگزیند ۱- حکم را ابرام کند ۲- حکم را نقض کند ۳- حکم را نقض و رسیدگی مجدد را به دیوانعالی جنائی دیگری ارجاع نماید. چند روز قبل از ۱۶ جولای پرونده برای رسیدگی فرجامی به شعبه ۲ دیوانعالی کشور به ریاست لطفی ارجاع گردید.

جناب آقای کاردار هنوز وقت برای رسیدگی به حقیقت قضیه و توجه به مدارکی که توسط وکلای بهائیان جمع آوری و نوشته شده باقیست تا بیگناهی متهمین به اثبات برسد. تقاضای بهائیان آمریکا اینست که محاکمه جدید به یک دادگاه صالح و بی طرف ارجاع شود که بی غرضانه موضوع اتهام را رسیدگی کند تا حقیقت و راستی از اتهام ناروا و دروغ مشخص و مجزا گردد و مدارک جعلی از اسناد منطقی تمیز داده شود. احساس بهائیان آمریکا اینست که برای نجات این بیگناهان مطیع قانون و جلوگیری از فشار متعصبین و اذیت و آزار آنان لازم است از مقامات عالیرتبه کشوری تقاضا شود یک نفر ناظر بی طرف را برای حضور در جلسات دادرسی منصوب نمایند.

جناب آقای دکتر حسن پیرنهاد بهائیان آمریکائی اصراری ندارند که حقیقت را پنهان و پایمال کنند و بجای اجرای عدالت تقاضای ترحم و بخشش ندارند. ادعای ما اینست این بهائیان که با بی عدالتی محکوم شده اند بیگناهند و استحقاق دارند که مقامات مسئول در یک دادگاه بی طرف به عرایض آنها گوش فرا دهند.

از آنجناب استدعا می کنیم در اولین فرصت ممکن این دادخواست ما را جهت عطف توجه برای اولیای دولت ایران ارسال فرمائید. بهائیان آمریکا و بهائیان تمام دنیا سرزمین باستانی ایران را محترم می شمارند و آرزوی اعتلا و انتشار شهرت خوش نامی ایران را برای قضاوت عادلانه اش در سراسر جهان دارند.

ارادتمند شما منشی محفل روحانی ملی  
هوراس هلی

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

دفتر منشی ۵۳۶ خیابان شریدان ویلمت ایلی نوئیز

۵ سپتامبر ۱۹۵۲

ایران طهران

جناب آقای محمد مصدق نخست وزیر ایران

بهائیان آمریکا از وضع عده ای از بهائیان ایرانی که اخیراً بازداشت و توسط دادگاه به اتهام جرمی که مرتکب نشده محکوم شده اند بی نهایت نگرانند. این موضوع نشانه ای از تعصب مذهبی است که به نظر ما حائز کمال اهمیت است زیرا بهائیان قربانی از دست متعصبینی که مطیع قانون نیستند زجر و عذاب نمی کشند بلکه توسط یک دادگاه با بی عدالتی محکوم شدند.

حقایق قضیه بطور اختصار از این قرار است:

در سال ۱۹۵۰ یک زن و پنج فرزندش که در ابرقو نزدیکی یزد زندگی می کردند به قتل رسیده اند ساکنان آن ده قاتل را می شناختند و او را به مأمورین نشان دادند شهادت نامه و سایر مدارک معتبر در اثبات این موضوع موجود بوده و می باشد ولی قضات به آنها توجه نکردند. علیرغم این حقایق مسلم قضات دادگاه یزد به استناد مدارک معمول اعضای محفل روحانی یزد و چند بهائی دیگر را به ارتکاب جرم متهم و زندانی کردند. رسیدگی به این موضوع به دادگاه جنائی شعبه ۱ طهران ارجاع شد و محاکمه در روز ۷ ماه می ۱۹۵۲ آغاز گردید.

اسامی ۹ نفر متهمینی که اعضای محفل روحانی یزد بودند عبارتند از: بدیع الله افنان، محمد علی افنان، دکتر راستی، دکتر منشادی، رأفتی، سالکیان، مجنوب، مشکی و دکتر ملکوتیان.

سایر متهمین بهائی: حسن شمس، محمد رفاهی، حسن کرم بخش، حسین همتی از اسفندآباد و عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو بودند.

چهار نفر مسلمانان محمد شیروانی، علی محمد شیروانی، محمد حسین نکوئی و احمد نکوئی بودند.

گزارش جریان دادرسی به وضوح نشان می دهد که حقایق مربوط به این جنایت را نادیده گرفته و این قضیه را فرصتی مناسب دانستند تا با انتشار اکاذیب و تبلیغات نادرست موجب بدنام کردن آئین بهائی و پیروان معصومش گردند. جلسات دادرسی را در محیط آمیخته با تعصب مذهبی و تنفر شدید نسبت به دیانت بهائی و بهائیان ترتیب دادند. اعلامیه هائی علیه بهائیان چاپ و توزیع گردید. دادستان برای اثبات اتهام هیچ دلیل و مدارکی که مطابق با موازین قانون باشد اقامه ننمود و دادگاه را به صحنه نمایش برای وارد آوردن بهتان به دیانت بهائی تبدیل نمود. در روز ۲۷ ماه می حکم توسط آن دادگاه صادر شد و چهار نفر از متهمین را به ارتکاب قتل به مرگ محکوم کرد این محکومین عبارت بودند از: محمد شیروانی، حسن

همتی، حسین کرم بخش و محمد رفاهی که از این اشخاص نفر اول مسلمان و سه نفر دیگر بهائی می باشند. دادگاه درباره سایر متهمین نیز حکم صادر نمود عباسعلی پورمهدی و حسن شمس و علی محمد شیروانی هر کدام به اتهام شرکت در قتل به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شدند. ۹ نفر اعضای محفل روحانین بهائیان یزد هر یک به سه سال زندان با اعمال شاقه به اتهام کشیدن نقشه قتل محکوم شدند. دو نفر از مسلمانان احمد نکوئی و محمد حسین نکوئی تبرئه شدند. ۱۵ نفر محکومین به حکم صادره اعتراض کرده از دیوانعالی کشور تقاضای رسیدگی فرجامی نمودند تا در حکم دیوانعالی جنائی تجدید نظر شود. به قرار اطلاع واصله دیوانعالی کشور بر طبق قانون آئین دادرسی کیفری مجاز است یکی از سه طریق را برگزیند: ۱- حکم را ابرام کند ۲- حکم را نقض کند ۳- حکم را نقض کند و رسیدگی مجدد را به دادگاه عالی جنائی دیگری ارجاع نماید.

چند روز قبل از ۱۶ جولای پرونده برای رسیدگی فرجامی به شعبه ۲ دیوانعالی کشور که رئیس آن لطفی است ارجاع گردید.

جناب آقای دکتر مصدق بهائیان آمریکا به عالیترین مرجع قانونی ایران دادخواهی می نمایند و برای حصول اطمینان تقاضا دارند که محاکمه جدید در یک دادگاه بی طرف و بدون تبعیض انجام پذیرد و یک نفر ناظر صالح را برای حضور در جلسات دادگاه منصوب فرمائید.

جناب آقای دکتر مصدق نظر موافق شما با این درخواست نه تنها باعث سپاسگذاری و خوشنودی قلوب بهائیان در آمریکا بلکه در سر تا سر جهان خواهد بود محفل روحانی ملی به اصول قانون اساسی ایران با نهایت احترام می نگرد و می داند که رفتار با بهائیان و محکوم کردن آنان با بی عدالتی تخطی از قانون است.

با نهایت احترام

منشی محفل ملی هوراس هلی

## برخورد تصادفی با استوار خاکپور

در تعطیلات نوروز سال ۱۳۳۷ شمسی به اتفاق دو نفر از دوستانم که از طهران برای گردش عازم شیراز بودند در پمپ بنزین آباده توقف کردیم صاحب اتومبیل که رانندگی را خود به عهده داشت فرزند یکی از تجار و ملاکین سرشناس یزد بود از سالها قبل استوار خاکپور را که رئیس پاسگاه ژاندارمری هرات و مهریز بود می شناخت. خاکپور با قدی بلند و چشمانی سبز رنگ و صورتی سرخ فام در حالیکه اونیفورم ژاندارمری پوشیده بود پیش آمده سلام کرد پس از احوالپرسی گفت اگر اجازه می فرمائید مرا تا دو راهی سورمق چهار فرسخی آباده همراه خود ببرید در آنجا پیاده می شوم با وسیله دیگری به فراغه می روم. دوست من موافقت کرد استوار خاکپور در کنارش در صندلی جلو نشست من و دوست دیگرم در صندلی عقب قرار گرفتیم.

چندان مسافتی نه پیموده بودیم که خاکپور بدون مقدمه اظهار داشت من مدتها رئیس پاسگاه ژاندارمری مروست بوده ام برای آقای آقا میرزا محمد علی افغان که شخص بسیار محترم و بزرگواری بود احترام زیادی قائل هستم هرگز تصور نمی کردم ایشان را به معاونت در قتل متهم کرده سه سال در حبس نگاه دارند سپس ادامه داد که حاج میرزا حسن شمسی از خرده مالکین متمول ولی خسیس اسفندآباد بود هیچوقت تعارفی به من نمی داد او را احضار کردم که پانصد تومان از او بگیرم حاضر نشد چیزی بدهد او را در ردیف متهمین قتل ابرقو به بازپرس معرفی کردم بعداً شنیدم به ده سال زندان محکوم و در زندان فوت شده. خاکپور هیچ احساس خجالت و شرمساری نمی کرد پس از نیم ساعت به سورمق رسیدیم خداحافظی کرده پیاده شد.

## اعتراف سید محمد قیومی بر بیگناهی محمد شیروانی

نگارنده سال های متمادی در آباده به کشاورزی اشتغال داشتم. شبی در سال ۱۳۴۵ شمسی به اتفاق سرگرد علی اصغر پورحمزه دوست دیرینم برای ملاقات برادرش علی اکبر حمزه پور وکیل دادگستری که از سالها قبل در طهران با او آشنا و دوست شده بودم رفتم. تصادفاً قیومی هم که چندی بود تحت تأثیر احسان و محبت من قرار گرفته به من لطف پیدا کرده بود از ابرقو آمده و در خانه حمزه پور بود از دیدار من اظهار مسرت و خوشنودی کرد. پس از اینکه صحبت او با حمزه پور درباره معنای یک بیت شعر سعدی تمام شد علی اکبر حمزه پور به قیومی گفت اکنون که سالها از واقعه قتل در ابرقو می گذرد و پرونده آن جنایت هولناک مشمول مرور زمان کیفری شده شما را به جدتان قسم می دهم حقیقت واقعه قتل صغری را برای ما تعریف کنید. قیومی که نمی دانست من در جلسات دادرسی متهمین شرکت کرده و از وکلای مدافع آنها اطلاعات کافی را بدست آورده ام اظهار داشت من آن شب در خانه ام واقع در مزرعه رباط تنها بودم صغرای بینوا برایم غذا پخت پس از صرف شام موقعی که مشغول مطالعه بودم ناگهان صدای پای چند نفر که روی پشت بام خانه ام راه می رفتند به گوشم رسید یک نفر هم با مشت از خانه صغری به دیوار اطاق کوبید من که همیشه منتظر سوء قصد از جانب اسفندیار خان دشمن پرکین خود بودم متوجه شدم مأمورین او برای کشتن من آمده اند بلادرنگ چراغ توری را خاموش کرده در تاریکی شب از مجرای آب پشت خانه پا به فرار گذاشته خود را به ابرقو رسانده از مهلکه جان سالم بدر بردم. روز بعد که به خانه برگشتم از قتل فجیع صغری و بچه هایش آگاه شدم.

استوار حسین صدری پور رئیس پاسگاه ژاندارمری ابرقو محمد شیروانی را فقط به گناه اینکه همسایه صغری بود در پاسگاه ژاندارمری تحت بازجویی و تحقیق دقیق

قرار داد ولی چون دلیلی علیه او پیدا نکرد او را بازداشت ننمود. من که بر بیگناهی او یقین داشتم ضامن او شدم که اگر احیاناً ژاندارمری او را احضار کند فوری حاضر شود من تعجب می کنم چگونه قضات بدون اثبات جرم حکم اعدام محمد شیروانی بخت برگشته بی تقصیر را صادر کردند.

### ملاقات تصادفی با جواد صادقی بازپرس یزد در لندن

در اواخر تابستان سال ۱۳۵۹ شمسی یک روز در دفتر یکی از دوستانم رضا جهانگیری نشسته بودم ناگهان صادقی که از اقوام مشارالیه بود همراه یک نفر وارد شدند به محض اینکه جهانگیری مرا معرفی کرد صادقی که نام فامیل مرا در یزد شنیده بود بلافاصله و بدون مقدمه اظهار داشت من در یزد به بهائیان خیلی کمک کردم پرونده ابرقو نزد من موجود است. نه تنها صادقی احساس ندامت و شرمساری نمی نمود بلکه خود را طلبکار هم می دانست. حیا و شرم حضور مانع شد که بگویم پرونده ای که نزد شما هست لابد همان اوراقتی است که از پرونده برداشته بودید. خدا رحم کرده که شما کمک فرمودید که عده ای بیگناه را گرفتار و سالها به زندان انداختید اگر مساعدت نمی فرمودید چه می شد؟ امیدوارم خداوند غافر الذنوب از تقصیرات او بگذرد و او را به بخشاید و بیامرزد.

### مآخذ ضمائم بخش دوم

- ۱- شهادت دکتر سلیمان برجیس در کاشان از مجلات پیام بدیع و شاخسار و جلد هفتم کتاب عالم بهائی صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵
- ۲- شهادت غلامرضا اخضری و فرزندش نورالله در نصرآباد یزد استعلام از مطلعین
- ۳- اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها از خاطرات اسفندیار مجنوب
- ۴- زندگی نامه و شهادت بهرام روحانی در تفت استعلام از سروش روحانی فرزند برومندش و خاطرات مجنوب
- ۵- ضوضای عمومی و اشغال حظیرة القدس طهران از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ فوریه ۱۹۹۸
- ۶- تخریب گنبد حظیرة القدس طهران از روزنامه اطلاعات شماره ۶۱۲ سی و یکم اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی
- ۷- مرگ اسرار آمیز حسن رضائی کلید دار حظیرة القدس از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ از خاطرات خانم شکوه رضائی
- ۸- شهادی سبعة هرمزک یزد از صفحه ۱۳۶ کتاب "مقالات و رسائل در مباحث متنوعه" تألیف استاد فقیه دانشگاه شادروان دکتر علیمراد داودی اعلی الله مقامه

## شهادت دکتر سلیمان برجیس

چون در شکایت مورّخه پنجم بهمن ماه ۱۳۲۹ محفل روحانی ملی به نخست وزیر وقت به شهادت ناجوانمردانه دکتر برجیس و تبرئه کردن قاتلین ایشان اشاره شده بی مناسب نیست شرح شهادت آن شهید رفیع در اینجا نقل شود.

سلیمان برجیس فرزند حکیم یعقوب ملقب به شمس الحکما در سال ۱۲۷۸ شمسی در کاشان متولد شده، در مدرسه وحدت بشر که در آن زمان از مدارس بهائی بوده تحصیل کرده پس از فراغت از تحصیل رشته پزشکی از طهران به موطن خود مراجعت نموده به طبابت مشغول می شود. دکتر برجیس که پزشکی حاذق و دلسوز بوده به درمان بیماران می پردازد او یکی از افراد فعال، فاضل و خدوم جامعه بهائیان کاشان بوده و به کارهای عام المنفعه و بشر دوستانه علاقه فراوان داشته کما اینکه برای تأمین رفاه، آسایش و بهداشت احبای قمصر و مازگان گامهای مؤثری برداشته تا گرمابه ای با اصول بهداشتی در آنجا بنا شده است.

در روز چهاردهم بهمن ماه ۱۳۲۸ شمسی مطابق با سوم فوریه ۱۹۵۰ میلادی در ساعت هشت و نیم بامداد دو نفر از اهالی کاشان به مطب او وارد شده ایشان را برای عیادت بیماری دعوت می کنند چون ده نفر بیمار در اطاق انتظار برای ملاقات دکتر برجیس لحظه شماری می کردند دکتر برجیس از آنها خواهش می کند که موافقت کنند پس از معاینه و معالجه بیماران در اطاق انتظار همراه آنها برود ولی در اثر عجز و لابه آن دو نفر که مدعی بودند معاینه بیمار آنها فوق العاده ضرورت دارد دکتر برجیس تحت تأثیر حس ترحم و شفقت قرار گرفته و همراه آنها به راه می افتد پس از عبور از خیابان های کاشان و رسیدن به مقصد دعوت کنندگان، در آن لحظه شش نفر دیگر که در انتظار ورود آنها بودند به دکتر برجیس حمله ور شده ایشان را به

طبقه دوم خانه ای می برند با چاقو، چماق و مشت به جان دکتر افتاده آنقدر ضربات مهلک را ادامه می دهند تا آن پزشک مهربان و بیگناه از پای در آمده سپس جسم نیمه جانش را از دریاچه ای به ارتفاع پنج متر به بیرون پرتاب می کنند. صاحبخانه از ساکنین طبقه فوقانی استمداد کرده بلکه بتواند با میانجیگری خود دکتر را نجات دهد اما کوشش او به جانی نرسیده دکتر برجیس جان به جان آفرین تسلیم می کند.

شاهدان عینی مجتمعا بر آن قتل فجیع گواهی می دهند قاتل بیرحم دستهای خون آلودش را با برفهای کنار پیاده رو پاک می کند با همدستانش که معاونین در قتل بوده به شهربانی رفته اظهار می دارند که آنها معلمین مدرسه دینی محمدی هستند برای اینکه مذهب دکتر برجیس با مذهب آنها اختلاف داشته ایشان را به قتل رسانده اند.

شهر وندان از ترس و وحشت مغازه های خود را می بندند در معاینه پزشکی از جسد مقتول آثار هشتاد ضربه چاقو مشاهده می کنند. عده کثیری از بهائیان کاشان تحت حفاظت شهربانی پیکر پاک شهید بزرگوار را تا گلستان جاوید کاشان که تا شهر ۳ کیلومتر فاصله داشته با کمال احترام تشییع می کنند. خبر شهادت دکتر برجیس در مطبوعات ایران و جهان منتشر و غوغائی بر پا می کند حتی در روزنامه های کثیرالانتشار ایران هم مانند اطلاعات و کیهان به چاپ می رسد. در صفحه اول روزنامه کیهان مورّخه دوم اسفند ماه ۱۳۲۸ شمسی چند روز بعد از آن قتل فجیع چنین می نویسد:

”دکتر برجیس را در کاشان عده ای از اوباش ناجوانمردانه به عیادت دعوت و به فجیع ترین وضع به قتل رساندند او پزشکی بود خنوم و جانفشان که هرگز از بذل مال و جان در راه معالجه بیماران خود دریغ نمی نمود. بیماران او که همیشه فراوان بودند لحظه ای او را آسوده نمی گذاشتند و حتی شبها نیز خواب آسوده و راحت نداشت او از

جیب پر فتوت خودش بیماران را مجانی معالجه می کرد حتی پول غذا و داروی بیماران بی بضاعت را نیز می پرداخت.

محرکین و قاتلین بیرحم پس از ارتکاب آن عمل غیرانسانی خود در کوچه و بازار کاشان فریاد بر می آوردند که ما دکتر برجیس مبلغ بزرگ بهائیان را کُشتیم تا دیگر در کاشان کسی بهائی نشود.

قسمتی جزئی از تلگراف تسلیت آمیز حضرت ولی امرالله که به مناسبت شهادت دکتر برجیس توسط محفل روحانی ملی ایران به افتخار بازماندگانش مخابره شده بدین قرار است:

”سرنوشت دیرین اعداء امرالله شدید و حتمی الوقوع است. جمال قدم جل ذکره الاعظم در کلمات مکنونه به صراحت می فرمایند ”قسم یاد نمودم که از ظلم احدی نگذرم“.

پس از شهادت دکتر برجیس شکایات و تظلم محفل ملی و همچنین بستگان آن شهید مجید به شخص اول مملکت و اولیای امور و رئیس دیوانعالی کشور مورد کوچکترین توجهی قرار نگرفته دادرسی نبوده که بداد ستمدیدگان مظلوم برسد. با وجود اقرار صریح قاتلین به ارتکاب قتل و شهادت شهود و مدارک مستند دیوان عالی جنائی به عنوان فقد دلیل مرتکبین آن جنایت مسلم و آشکار را تبرئه کرده است و خاطره تلخی از بی عدالتی دادگستری در تاریخ قضائی ایران به ثبت رسیده است.

مناجات زیر را که از خامه مبارک حضرت مولی الوری به افتخار یکی از مؤمنین جانفشان بنام سلیمان نازل گردیده به مناسبت تشابه اسمی و تطابق با حال و احوال

دکتر سلیمان برجیس با خط بسیار زیبا بر روی سنگ آرامگاه آن مرد نکونام حک کرده اند.

## هوالله

خداوند مهربانا بنده تو سلیمان از این جهان بیزار شد تا در جهان بالا بر سریر سلیمانی نشیند. روی تو بیند و خوی تو گیرد. ای بزرگوار گناه ببخش پناه ده آگاه کن و در جهان اسرار

غریق انوار فرما ع ع

به فراری که یکی از فرزندان برومند شهید دکتر برجیس در مجله شاخسار مرقوم فرموده اند محل شهادت دکتر برجیس اکنون تبدیل به پارک زیبایی شده که گلها و ریاحین معطری در آنجا کاشته اند چون مرقد دکتر برجیس مورد هتک حرمت و خرابی قرار داشته در سال ۱۹۷۷ میلادی فرزندان باوفای ایشان دکتر منصور، دکتر ناصر و دکتر هوشنگ که هر سه از پزشکان حاذق و خوشنام هستند با کسب اجازه از محفل ملی و مساعدت محافل روحانی کاشان و مازگان و جلب همکاری شهرداری کاشان اجساد مطهر دکتر برجیس و شیخ مازگانی از شهدای دوران حضرت اعلی را به گلستان جاوید مازگان منتقل کرده در جوار آرامگاه آخوند علی مازگانی دفن نمودند. دو سال بعد در زمان حکومت جمهوری اسلامی گلستان جاوید کاشان را تصرف کرده قبور را منهدم و اراضی آن را قطعه قطعه کرده به فروش رسانده اند.

## شهادت غلامرضا اخضری و فرزند جوانش در نصرآباد یزد

غلامرضا اخضری معروف به رضا بابا در قریه عز آباد از روستاهای یزد دیده به جهان می‌گشاید. سالها بعد با خانواده اش ترک دیار کرده عازم آباد می‌شود زمانی در کوشکک و ایامی در صفاد از قراء آباده و بعداً تا آخر عمر در مزرعه عباس آباد بهمن سکونت می‌گزینند و به اجاره داری املاک مزروعی، دامداری و چوبداری (خرید و فروش گوسفند) مشغول شده از این راه امرار معاش می‌نماید.

متأسفانه در اواخر سال ۱۳۲۲ شمسی یکی از فرزندان بسیار با استعداد و لایق رضا بابا بنام قدرت الله که مساعد او بوده در عنفوان جوانی در اثر ابتلای به بیماری حصه دار فانی را وداع گفته پدر و مادر و بستگانش از آن مصیبت طاقت فرسا بی نهایت متأثر و مغموم می‌شوند.

رضا بابا در آخرین سالهای حیات به پول آن زمان شصت هزار تومان سرمایه داشته است که در اواخر مرداد ماه سال ۱۳۲۹ شمسی مبلغی از سرمایه خود را به مصرف خرید چندین رأس گوسفند از عشایر قشقایی می‌نماید تا آنها را برای فروش به یزد ببرد باقر فرزند تقی اهل عز آباد که با رضا بابا نسبت خویشاوندی سببی داشته مردی شریر و بدسابقه بوده فرزند بنام محمد حسین انصاری داشته است. محمد حسین یک هفته قبل از حرکت رضا بابا از عباس آباد بی خبر به خانه او وارد می‌شود رضا بابا مأخوذ بحیا شده بر طبق شیوه مرضیه ایرانیان که به مهمان نوازی عادت دارند با خوشرویی و در نهایت گرمی و محبت پنج شبانه روز از مهمان ناخوانده پذیرائی می‌نماید اما محمد حسین که مردی بدسرشت و قسی القلب بوده تحت تأثیر تبلیغات خصمانه و القاء شبهات متعصبین بد اندیش قرار گرفته قتل بهائیان را واجب و خوردن اموالشان را جایز و حلال می‌دانست و بر خلاف ضرب المثل معروف که گفته اند (جائی که نمک خوری نمکدان مشکن) در اثر

وسوسه شیطانی با سوء نیت اعمال صاحبخانه را با دقت زیر نظر گرفته از تعداد و بهای گوسفندان خریداری شده و تاریخ و ساعت عزیمت رضا بابا را از عباس آباد اطلاع کامل حاصل می‌نماید به میزبان مهربان ساده لوح می‌گوید من از عباس آباد به صفاد می‌روم که از آنجا یا از آباده با ماشین کرایه ای به یزد مراجعت کنم با رضا بابا تودیع نموده از عباس آباد خارج می‌شود. دو روز بعد از رفتن محمد حسین از عباس آباد رضا بابا غلام فرزند یوسف علی یکی از زارعین عباس آباد را به مدت دوازده روز برای شبانی گوسفندانش استخدام می‌کند هنگام حرکت از منزل مبالغی وجه نقد در کیف بغل خود می‌گذارد تا در صورت لزوم در اطراف یزد جهت مخارج خود و خرید علوفه برای گوسفندان همراه داشته باشد و با عیال و افراد خانواده اش خداحافظی نموده می‌گوید انشاء الله دوازده روز دیگر خبر سلامتی خود را به آنها اطلاع می‌دهد، لیکن سه روز از موعد قول مزبور می‌گذرد و خبری از او نمی‌رسد و موجب نگرانی عیالش می‌شود در این اثنا سید صمد طباطبائی پیله ور صفادی که با رضا بابا طرف معامله و از او طلبکار بوده از واقعه قتل فجع رضا بابا و نورالله آگاه شده به عباس آباد می‌رود تا خبر دهشت اثر را به خانواده های مقتولین اطلاع دهد. اما معلوم نمی‌شود که او این خبر را پس از سه روز از کجا و چگونه بدست آورده است؟

رقیه سلطان عیال رضا بابا و محبوبه سبحانی همسر جوان نورالله که شدیداً مضطرب و متوحش شده بودند از غلام یوسف علی همسفر رضا بابا و نورالله که سه روز قبل از نصرآباد به عباس آباد برگشته بوده جریان مسافرت را جویا می‌شوند غلام ماجرای سفر خود را به شرح ذیل تعریف می‌کند:

موقع حرکت از عباس آباد رضا بابا و نورالله توشه سفر و چند کوزه آب را در خورجین نهاده بار الاغ کرده همراه آنها نصف شب که مهتاب و هوا خنک بوده گوسفندان را از عباس آباد حرکت داده نزدیک طلوع آفتاب از گردنه آب اُشتر که در

مشرق عباس آباد واقع است آهسته پائین رفتیم و به چهل چشمه که چشمه هایش آب گوارا دارد رسیدیم یک ساعت رفع خستگی کرده چای و ناشتائی خوردیم و گوسفندان هم از چشمه ها آب خوردند کوزه ها را پر از آب کرده گوسفندان را چراکنان از حاشیه کویر میان آباده و یزد حرکت دادیم هنوز مسافت زیادی نه پیموده بودیم که ناگهان محمد حسین انصاری که جوان قوی هیكلی بود به طرف ما آمد. رضا بابا با تعجب از او پرسید مگر تو به یزد نرفتی اینجا چه می کنی؟ محمد حسین جواب داد چون من کالای قاچاق داشتم مأمورین در تعقیب من هستند می خواهم از راه کویر همراه شما به یزد بیایم. رضا بابا گفت من که در این بیابان کاری برای تو نمی توانم بکنم اگر پول می خواهی بتو می دهم ولی او قبول نکرد و با اصرار همراه ما شد به اتفاق به راه افتادیم چند ساعت بعد به چشمه معروف به آب ترش که آب شور دارد رسیدیم دوباره گوسفندان را آب دادیم پس از ساعتی استراحت و رفع خستگی به سفر خود ادامه دادیم در راه کویر محمد حسین به نورالله گفت چون من قوی تر از تو هستم شش پرت<sup>۱</sup> را به من بده تا اگر گرگ به گله حمله کند دفاع کنم. مسافرت ما در کویر ۹ شبانه روز طول کشید و محمد حسین از آذوقه ما استفاده می کرد وقتی به نزدیکی نصرآباد پنج فرسخی یزد رسیدیم بعدازظهر بود نان و چای خوردیم و استراحت کردیم. رضا بابا به عادت همیشگی اش الاغ خود را سوار شد تا برای خرید آذوقه برای خودمان و پیدا کردن مشتری برای فروش گوسفندان به نصرآباد برود. چند دقیقه بعد محمد حسین هم به دنبال او رفت. روز بعد در حالیکه بر الاغ رضا بابا سوار بود تنها برگشت و به نورالله گفت پدرت به یزد رفت و این کاغذ را به تو نوشت به محض اینکه نورالله چشمش به نامه افتاد گفت این که خط و

<sup>۱</sup> شش پرت از ترکه درخت ارجن است و یک قطعه آهن گرد شش پهلو به یک سر آن متصل کرده اند و اسلحه بسیار محکمی است

امضای پدر من نیست محمد حسین اظهار داشت خودم نوشتم می خواستم به بینم گول می خوری یا نه؟ تا عصر روز بعد رضا بابا برنگشت نورالله خیلی نگران شد نزدیک غروب برای پیدا کردن پدرش به طرف نصرآباد روانه شد پس از چند دقیقه محمد حسین به دنبال او به راه افتاد صبح روز بعد که من هنوز گوسفندان را برای چرا نبرده بودم محمد حسین آمد به من گفت من گوسفندان را از رضا بابا خریدم رضا بابا سفارش کرد گوسفندان را به من تحویل بدهی خودش با نورالله به یزد رفتند من دیگر به تو کاری ندارم اجرت دوازده روز را به من پرداخت و مبلغ زیادی هم بابت انعام به من داد گفت درباره مسافرت رضا بابا و نورالله با کسی صحبت نکن من خداحافظی کرده با ماشین کرایه ای به آباده برگشتم.

به احتمال قوی غلام از غیبت بدون دلیل رضا بابا و نورالله و طرز کردار و گفتار محمد حسین متوجه شده بوده که آن دو مظلوم را سر به نیست کرده ولی بذل و بخشش قاتل مانع می شود که غلام در ابتدای مراجعت به عباس آباد به بستگان مقتولین اظهاری نماید بستگان مقتولین که خبر قتل پدر و پسر را از سید صمد طباطبائی می شنوند اول داود یزدانی داماد رضا بابا بعد عیالش رقیه سلطان و بدیع الله دهقانی داماد دیگرش چند دفعه متوالی از عباس آباد به یزد و نصرآباد می روند جریان را به ژاندارمری اطلاع داده برای پیدا کردن اجساد مقتولین استمداد می کنند بالاخره پس از یازده روز که از قتل رضا بابا می گذشته در اثر تحقیق و جستجوی فراوان جسم بی جان رضا بابا که پاشنه های پایش از بین رفته بود در قعر چاه قنات نزدیک راه پیدا کرده از چاه بیرون آورده در گلستان جاوید جدید نصرآباد به خاک می سپارند جنازه او اولین جسدی بوده که در آنجا دفن کرده اند ولی هر چه جد و جهد و جستجو می کنند اثری از جسد نورالله بدست نمی آورند معلوم نمی شود قاتل با جسد او چه کرده است. قاتل بیرحم سنگدل گوسفندان مسروقه را با قیمت بسیار ارزان نقد و نسیه می فروشد و بلافاصله فرار را بر قرار ترجیح داده به عراق و



کریلا می رود اداره ژاندارمری مبلغ ناچیزی از بهای گوسفندانی که به نسپه فروخته شده بوده جمع آوری کرده به ورثه مقتولین می پردازد. قاتل بی انصاف پس از مدتی که در کریلا به سر برده به ایران برگشته در طهران سکونت می گزیند تصادفاً حسین آقا حسینی پسر کدخدای عز آباد که از سوابق سوء او با خبر بوده روزی در طهران در خیابانی به او بر می خورد او را می شناسد و فوراً به کلانتری اطلاع می دهد قاتل گریز پای دستگیر و بازداشت می شود هنگام بازجویی به ارتکاب دو قتل عمد اقرار و اعتراف نموده می گوید دو نفر بهائی واجب القتل را کشته ام در پاسخ سئوالات بازپرس اظهار می دارد با ضربه های محکم شش پر به سر رضا بابا کوبیدم تا بیحال شده بر روی زمین افتاد و کیف پول را از جیب بغلش بیرون آوردم خودش را که هنوز جان داشت به داخل چاه قنات نزدیک راه انداختم ولی از طریقه قتل نورالله هیچ توضیحی نمی دهد فقط می گوید به حدی او مظلوم بود که طاقت گفتنش را ندارم. جای بسی تردید و تعجب است که چگونه قاتل سفاک در بازجویی اظهار دلسوزی کرده در حالیکه وقتی در خانه رضا بابا بوده مشاهده کرده که همسر جوان نورالله باردار است و یک کودک خردسال دارد و به شوهر جوانش ترحم ننموده در نهایت قساوت و ناجوانمردی او را کشته و جسدش را مخفی کرده است!

محمد حسین انصاری در دادگاه عالی جنائی به اتهام ارتکاب دو قتل عمد بر طبق ماده ۱۷۰ قانون کیفر عمومی محکوم به اعدام می شود. در اثر اعمال نفوذ متعصبین وزیر دادگستری از حضور شاه تقاضای دو درجه تخفیف در مجازات می نماید شاه استدعای او را پذیرفته حکم اعدام او به ۱۵ سال حبس تبدیل می شود.

در روز نهم آبان ماه ۱۳۳۹ شمسی که شاه به مناسبت تولد رضا پهلوی ولیعهد خود زندانیان را مورد عفو قرار می دهد محمد حسین انصاری هم مشمول بخشش ملوکانه شده از زندان آزاد می گردد. غلامرضا اخضری هنگام شهادت ۵۹ سال از عمرش

می گذشته علاوه از دو دختر بالغ یک دختر صغیر بنام صفا و یک پسر صغیر بنام اسفندیار داشته است. نورالله در وقت شهادت ۲۴ ساله بوده همسر جوانش محبوبه سبحانی حامله و دختری ۱۸ ماهه بنام پروین داشته است.

خوانندگان گرامی بخوبی درک می نمایند که دو خانواده داغ دیده که سرپرست و نان آورشان را با آن وضع رقت بار از دست داده بودند چه مصائب و مشکلاتی را تحمل کرده تا زندگی خود را اداره و کودکان یتیم را بزرگ نموده اند پس از آنکه محبوبه در عباس آباد وضع حمل می کند و چند ماهی نوزادش را شیر می دهد پدرش رجبعلی سبحانی از عز آباد به عباس آباد آمده می رود. رقیه سلطان عیال رضا بابا سهم الارث همسر نورالله و کودکان او را تحویل رجبعلی می دهد و مبلغی هم بابت مخارج کودکان می پردازد. رجبعلی محبوبه و دو کودکش را به عز آباد می برد بعد از مدتی که محبوبه تصمیم به ازدواج می گیرد اسفندیار کودکان را به عباس آباد می آورد ولایت آنها را قبول می کند مخارج زندگی آنها را تأمین می نماید و رقیه سلطان هم با دلسوزی و مهربانی از آنها مواظبت کرده پروین و ایران را به مدرسه فرستاده و قالی بافی به آنها یاد می دهد تا هر دو به سن بلوغ رسیده ازدواج نموده و تشکیل خانواده داده اند. از خداوند بخشنده و مهربان عفو، آمرزش و ارتقاء ارواح آن دو شهید مجید را که در نهایت مظلومیت به مقام رفیع شهادت نائل شده اند مسئلت می نمایم.

اسفندیار اخضری که در نوجوانی از وجود پدر مهربان محروم مانده دربارہ خوابی که سالها بعد از شهادت پدرش دیده چنین می نویسد:

پس از اینکه من به سن بلوغ رسیدم به علت موانع و مشکلات نمی توانستم مرتباً از آباء به نصرآباد یزد بر سر خاک پدرم بروم و برای آمرزش و شادی روح او به تلاوت دعا و مناجات پردازم ناراحت و نگران بودم پس از اینکه یک وانت خریدم به مادرم گفتم در صورت امکان می خواهم صندوق محتوی جسد پدرم را از نصرآباد به

گلستان جاوید یزد منتقل کنم در این فکر بودم که شبی پدرم را در خواب دیدم پالتوش را روی شانه هایش انداخته از جلو قلعه عباس آباد به طرف داخل قلعه می رفت با حالت عصبانی رو به من کرده اظهار داشت مگر نمی دانی من کجا هستم جواب دادم نه گفت همراه من بیا او از جلو و من در دنبالش روان شدم به باغ بسیار بزرگی وارد شدیم که زمینش از چمن سبز و خرمی پوشیده شده بود و جوی آب زلالی اطراف باغ جاری بود در آخر باغ رختخوابی روی تختخوابی قرار داشت و بالای تخت لامپ قوی و پر نوری آویزان و می درخشید پدرم گیوه هایش را بیرون آورده روی تختخواب تکیه داد با عصبانیت با لهجه یزدی اظهار داشت حالا دیدی من کجا هستم "برو دنبال کارت شو". من از خواب بیدار شده از تصمیم خود منصرف گشتم.

#### اذیت، آزار و غارت اموال بهائیان در شهر یزد و روستاها

پس از بازداشت اعضای محفل روحانی یزد در سال ۱۳۲۹ شمسی دشمنان و بد اندیشان در یزد و قراء و قصبات اطراف شهر یزد به دروغ انتشار می دهند که بهائیان در قتل محمد فخار و صغری و فرزندانش در ابرقو دخالت داشته اینها قاتل و جنایتکارند. با انتشار این اکاذیب احساسات مذهبی افراد متعصب و ساده لوح را بر علیه بهائیان مظلوم بر می انگیزند تصادفاً جوانی در محله مالمیر یزد فوت می شود فوراً بهائیان بیگناه را به قتل او متهم می کنند عده کثیری از جهال در خیابان راه افتاده وادینا و اشریعتا گویان به قصد قتل و غارت بهائیان از میدان شاه به طرف میدان امیر چخماق حرکت می کنند متأسفانه مأمورین شهربانی هم جلوگیری نمی کنند غارتگران مغازه های علی اصغر خرم و غلامحسین صمدانی را غارت کرده خودشان را هم به سختی مضروب می کنند که با اجساد نیمه جان نقش

بر زمین می شوند سایر مغازه داران بهائی از ترس مغازه های خود را بسته پا به فرار می گذارند وقتی مهاجمین با هو و جنجال به میدان امیر چخماق می رسند فرمانده ژاندارمری یزد که برای کمک به مأمورین شهربانی آمده بوده با ابراز لیاقت و شهامت با شلیک چند تیر هوائی آشوبگران را متفرق می نماید و مضروبین را به بیمارستان می فرستد.

در محله راحت آباد تفت که اکثر سکنه اش زرتشتی و عده قلیلی هم بهائی بودند دو نفر مقنی در خانه رستم سبحانی به حفر یک حلقه چاه مشغول بودند بدین ترتیب که پسر مقنی در قعر چاه مشغول حفاری بوده و پدرش سر چاه گل کشی می کرده ناگهان دیوار چاه ریزش می کند و فرزند مقنی در زیر آوار مانده به هلاکت می رسد پدرش بر سر زنان از خانه خارج می شود که از عابریین برای نجات فرزندش استمداد کند عده ای از اشرار به بهانه اینکه صاحبخانه عمداً فرزند مقنی را به چاه انداخته وارد خانه می شوند که رستم سبحانی را به قتل برسانند همسرش با التماس و زاری مانع قتل شوهرش می شود مهاجمین با پرتاب کوزه سر و صورت سبحانی و همسرش را به شدت مجروح و مضروب می کنند آنها را برای معالجه به بیمارستان می برند. متأسفانه دادسرای یزد به جای رسیدگی و مجازات ضاربین، مضروبین بیگناه را چند روزی بازداشت می کند.

همچنین نصرالله صمصامی از احبای خوید آباد را با همسر و پدر و مادر همسرش از نصرآباد پیشکوه اخراج می کنند آن آواره گان بی سر و سامان مجبور می شوند به کاروانسرای تفت پناه ببرند از بد حادثه پدر عیال صمصامی که مسلمان بوده از فرط ناراحتی سگته می کند جهال سر و صدا راه می اندازند که چون پدر عیال صمصامی مسلمان بوده عمداً دامادش او را به قتل رسانده است دادسرای یزد نصرالله و همسرش را یک ماه به زندان می اندازد پس از اثبات بیگناهی آنها را آزاد می کنند.

محمود ضیائی معلم درس اخلاق اطفال دهج را به شکستن چراغ مسجد متهم نموده دادسرای یزد او را هم مدتی بازداشت می کند همسرش به بازپرس تظلم کرده می گوید از جان بهائیان بیگناه چه می خواهید که هر روز یک نفر را با ادعا و تهمت دروغ به زندان می اندازید.

### زندگی نامه بهرام روحانی

بهرام روحانی فرزند سروش روحانی است پدرش به حضرت باب ایمان آورده و به سروش بابی معروف بوده است. همسرش بانو خانم فرزند رستم علیائی از مؤمنین قدیم بوده که به هدایت و تبلیغ نفوس جویای حقیقت همت می گماشته است. بهرام روحانی سه فرزند بنام قدرت الله، عنایت الله و سروش داشته است.

قدرت الله در جوانی به هندوستان رفته به هتل داری مشغول گشته است. قدرت الله در اجرای نقشه ده ساله مهاجرت به همراهی خدا رحم مژگانی با تحمل زحمات زیاد موفق به فتح یکی از نقاط مهاجرتی شده نام نیکشان جز، فارسان میدان مهاجرت در لوحه ذهبی ثبت شده است.

عنایت الله روحانی بر حسب توصیه پدرش به قریه خوید آباد پشتکوه مهاجرت کرده با کوششی خستگی ناپذیر به تعلیم و تربیت و تدریس اطفال بهائی و غیربهائی پرداخته در عرض مدت سه سال دروس دوره شش ساله ابتدائی را به آنها آموخته چندین بار حسودان بدخواه به جای تشکر و قدردانی از اقدام بشر دوستانه او به اداره فرهنگ یزد شکایت می کنند ولی چون در آن زمان بجز در قریه نصرآباد مدرسه دیگری وجود نداشته اداره فرهنگ به شکایت شاکیان ترتیب اثری نداده حتی عنایت الله را مورد تشویق و تمجید هم قرار می دهند.

سومین فرزند بهرام روحانی، سروش روحانی پس از انجام خدمت سربازی و شهادت پدر بزرگوارش ترک یار و دیار کرده به عزم مهاجرت رهسپار عربستان شده در آنجا رحل اقامت افکنده به خدمات امری مشغول و موفقیت های زیادی نصیبش گردیده است.

### شهادت بهرام روحانی در تفت

وقتی خبر ضوضای یزد به تفت می رسد عده ای جهال متعصب و ویرانگر به تخریب دیوار و قطع اشجار باغات بهائیان از جمله باغ بهرام روحانی در قریه راحت آباد تفت مشغول می شوند. بر حسب تصویب محفل روحانی تفت بهرام روحانی و مهربان خاوری برای تقدیم شکایت و دادخواهی به پاسگاه ژاندارمری شودبالا بیست کیلومتری راحت آباد می روند چون نزدیک غروب بوده رئیس پاسگاه رسیدگی به شکایت آنها را به روز بعد موکول می نماید. روز بعد بهرام روحانی به تنهائی به پاسگاه ژاندارمری مراجعه می کند هنگام مراجعت و عبور از بازار وضع را غیرعادی و ناامن تشخیص داده تصمیم می گیرد با عجله از محل دور شده خود را به خانه برساند. نزدیک غروب بوده که می خواسته از کوچه باغها عبور کند سه نفر از اشرار که او را تنها می بینند با سنگ بزرگی ضربه مهلکی بر سرش فرود می آورند و با ضربات چاقو آن مرد محترم و بیگناه را به شهادت رسانیده پا به فرار می گذارند تصادفاً بانوسی که در باغ مجاور کوچه بوده داد و فریاد را شنیده از روی دیوار باغ منظره دلخراش قتل را مشاهده می کند وحشت زده سراسیمه با پای برهنه با عجله خود را به خانه می رساند و بیهوش بر زمین می افتد بستگانش او را بهوش می آورند علت اضطراب او را سنوال می کنند می گوید سه نفر با چاقو مشغول کشتن یک مرد مسلمان بودند. بستگانش که از خانواده های سرشناس و متنفذ

شمسی بوده است. نام نیکش جاویدان و روان پاکش قرین بخشش و آمرزش پروردگار  
بخشنده مهربان باد

### سخنرانی حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در رادیو و اشغال حظيرة القدس طهران

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ شمسی که مصادف با ماه رمضان بود فلسفی واعظ  
شهیر که در سخنوری استاد بود و در موعظه لحنی گیرا داشت و در شنوندگان به ویژه  
عوام الناس تأثیر عمیقی می گذاشت با اجازه دولت هر روز از ساعت ۱ تا ۲  
بعدازظهر در رادیو طهران اول درباره امور دینی موعظه می کرد و پس از آن علیه  
دیانت بهائشی و پیروانش داد سخن می داد و به سب و لعن و تحریک احساسات  
مذهبی مردم متعصب می پرداخت. گاهی هم با تحریف حقایق آتش کینه و خشم  
مردم ساده لوح بی اطلاع را شعله ور می ساخت و بر عداوت و بدبینی آنها نسبت به  
دیانت بهائشی می افزود کما اینکه یک روز می گفت پیشوای بهائیان به پیروانش  
درس بی وطنی داده و اظهار داشته "لیس الفخر لمن یحب الوطن" ولی دنباله آن را  
که "بل لمن یحب العالم" است ذکر نمی نمود در اثر پخش این مطالب عاری از  
حقیقت و فتنه انگیز ضوضا و هیجان عمومی در اکثر نقاط کشور بر پا شد.  
در روز ۱۶ اردیبهشت ماه همان سال به دستور تیمسار سرتیپ تیمور بختیار فرماندار  
نظامی طهران سربازان حکومت نظامی حظيرة القدس طهران را اشغال کردند. در  
سایر نقاط هم حطائر قدس به تصرف دولت در آمد. عده ای از سربازان فرمانداری  
نظامی در حظيرة القدس مستقر شدند به استثنای حسن رضائی کلیددار و مسئول

محلّه گرمسیر بودند بلافاصله به ژاندارمری اطلاع می دهند مأمورین ژاندارمری  
برای رسیدگی به محل واقعه می آیند از مقتول عکسبرداری می کنند. رهگذری از  
راه رسیده او را شناخته می گوید مقتول بهرام روحانی است مأمورین ژاندارمری یک  
نفر را برای اطلاع همسرش می فرستند. برای اینکه ورثه اش فرصتی برای تظلم و  
دادخواهی نداشته باشند ژاندارمها دستور می دهند در همان شب سرد زمستان که  
برف هم می باریده مقتول را به خاک بسپارند. چون مردان بهائشی از ترس متواری  
شده بودند فقط برادر مقتول و یکی از بستگانش در محل بودند مبلغ زیادی به دو  
نفر از اغیار می پردازند تا در حمل جنازه به گلستان جاوید که تا محل واقعه بیست  
کیلومتر فاصله داشته به آنها کمک و همراهی کنند. وقتی در غسلخانه لباسهای  
مقتول را برای غسل دادن بیرون می آورند آثار هفتاد و نه ضربه عمیق چاقو را در  
بدنش مشاهده می کنند. ستمکاران به شهادت بهرام روحانی اکتفا نکرده و آن  
جنایت فجیع آتش تعصب و کینه آنها را فرو نشانده دیوار گلستان جاوید را خراب  
کرده با شکستن سنگها و نبش قبور جهالت و دشمنی خود را ثابت می کنند. روز  
بعد اشرار طوماری امضاء کرده هم پیمان می شوند که به بهائیان حمله کرده  
خانه هایشان را خراب، اموالشان را غارت، به بانوان و دختران جوان آنها اذیت و آزار  
برسانند عصر که مشغول شکستن شیشه های درب و پنجره خانه های بهائیان  
بوده اند شخص محترم و سرشناس متنفذی به میان جمعیت آمده گریبان خود را چاک  
داده فریاد بر می آورد که وحشیگری تا اینجا بس است آیا می توانید آشی را که  
دیروز پخته اید بخورید؟ با نصیحت و اندرز ماجراجویان را از نقشه پلید خود باز  
می دارد و از عواقب وخیم اعمال ناشایسته می ترساند و می گوید مأمورین  
انتظامی و مراجع صالحه شما را تعقیب و مجازات خواهند کرد و با این اقدام خدا  
پسندانه به شورش و بلوا خاتمه می دهد. تاریخ شهادت شهید رفیع بهرام روحانی  
رحمت الله علیه روز یازدهم ماه صیام مطابق با بیست و یکم اسفندماه ۱۳۲۹

## اعلامیه دولت

”می بایست مراکز اجتماعی را که موجب فتنه دینی و دنیوی و مایه اختلال انتظام می باشد منحل سازند“.

”این اعلامیه از نظر سیاست کلی کشور در نهایت مهارت تنظیم و صادر شده بود اما شاید متعصبین افراطی را راضی نمی کرد ولی اگر دولت تصمیمات شدیدتری اتخاذ می کرد احتمال داشت به هرج و مرج و خون ریزی منجر گردد بنابراین اقدام دولت عاقلانه و با احتیاط بود“.

## تخریب گنبد حظیره القدس طهران

پس از گذشت پانزده روز از اشغال حظیره القدس طهران دولت به فکر خراب کردن آنجا افتاد ولی چون مصلحت ندید تمام بنای حظیره القدس را منهدم کند فقط به تخریب گنبد اکتفا کرد که شکل ساختمان را تغییر دهد تا دیگر آن گنبد مرتفع و با شکوه در مرآی و منظر حسودان و بد اندیشان وجود نداشته باشد. لذا صبح روز ۳۱ اردیبهشت ماه تخریب گنبد آغاز شد. عده ای از روحانیون، شیخ محمد تقی فلسفی واعظ، خبرنگاران جراید و عکاسان به حظیره القدس آمدند تا از نزدیک تخریب گنبد را تماشا کنند خبرنگاران عکاس با شتاب و علاقه فراوان به عکس برداری از نقاط مختلف حظیره القدس مشغول شدند. دو نفر از خبرنگاران بهائیان احمد جلیلی و عنایت الله وهمن هم برای کسب اطلاع و مشاهده اوضاع و عکس برداری جزء خبرنگاران در حظیره القدس حاضر شدند. تیمساران سرلشکر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش ایران و تیمور بختیار فرماندار نظامی طهران در ساعت یک و نیم

محافظت از اشیاء و لوازم حظیره القدس به دستور فرماندار نظامی سایر خادمین و خانواده های آنها و خانواده رضائی از حظیره القدس اخراج شدند.

در روزنامه اطلاعات شماره ۶۱۲ سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۴ شمسی بدین مضمون می نویسد:

## ”موضوع مذاکرات محرمانه“

در کریدورهای نخست وزیری شایع شده بود که کفیل نخست وزیر به قم رفته و مدت نیم ساعت با حضرت آیت الله بروجردی ملاقات نموده است ولی مأمورین نخست وزیری هم از علت ملاقات آگاه نبودند به قراری که یک مقام مطلع و موثق گفته بود در چند روز اخیر گزارشاتی از شهربانی های بعضی از شهرستان ها به طهران رسیده بود که مسئله بهائیان ها و تبلیغاتی که علیه آنها شروع شده و طومارهایی که به امضاء رسیده موجب بروز تشنجاتی شده و احتمالاً حوادث شدیدتری را به بار خواهد آورد. چون حضرت آیت الله بروجردی هفته گذشته پیشکار خود را به طهران اعزام داشته و اظهار علاقه کرده بودند که یکی از وزرا یا نایب نخست وزیر به حضور ایشان بروند بدین جهت عبدالله انتظام وزیر خارجه کفیل نخست وزیر به قم رفت و مسائل مربوط به بهائیان را با ایشان در میان گذاشت و به ایشان اطمینان داد که دولت به موضوع بهائیان توجه خاص دارد و به استحضار معظم له رسانید که اگر تبلیغات عیه بهائیان تشدید گردد احتمال بروز حوادث خطرناک می رود. حقیقت این بود که دولت انتظار بروز حوادث ناگوار را نداشت ولی وقتی از دوائر انتظامی شهرستان ها خبر تشنجات به مرکز رسید هیأت دولت تشکیل گردید اوضاع کشور مورد بحث و مذاکره و توجه قرار گرفت و متن اعلامیه زیر تنظیم و توسط امیر اسدالله علم وزیر کشور خطاب به استانداران و فرمانداران صادر شد و در روزنامه اطلاعات هم به چاپ رسید.

بعدازظهر وارد حظيرة القدس شدند تیمساران و عده ای از افسران و خبرنگاران به بالای بام رفتند یکی از خبرنگاران سعی کرد کلنگ را به دست سرتیپ بختیار بدهد ولی سرتیپ بختیار با مهارت به سرلشکر باتمانقلیج که درجه اش بالاتر بود تعارف کرد رئیس ستاد کلنگ را به دست گرفت و با قدرت بر گنبد فرود آورد چنانچه در یکی از عکسها مشاهده می شود سرتیپ بختیار از این اقدام رئیس ستاد مسرور و خندان است تیمسار باتمانقلیج دستور داد که از جرتقیل های اداره مهندسی ارتش برای پائین کشیدن گنبد استفاده کنند سپس تیمساران و همراهان به پائین آمده به سالن بزرگ زیر گنبد رفتند و از سایر سالن ها و اطاق ها بازدید کردند سرهنگ حریری فرمانده سربازان اشغال کننده حظيرة القدس توضیحات لازم به عرض ریاست ستاد رسانید. سرلشکر باتمانقلیج بار دیگر تأکید کرد که برای تسریع و تسهیل در تخریب گنبد جرتقیل های اداره مهندسی ارتش را بیاورند و از خیابان با زنجیر به گنبد به بندند و آن را پائین بکشند غافل از اینکه گنبد حظيرة القدس با طراحی مهندسین متخصص و نظارت دقیق و تشریک مساعی اساتید ماهر علی آقا حداد و فرزند برومندش اکبر آقا حداد در نهایت استحکام با تیر آهن و بتون مسلح ساخته شده بود و به همین علت خراب کردن گنبد مدت مدیدی به طول انجامید. در ساعت ۲ بعدازظهر رئیس ستاد ارتش حظيرة القدس را ترک کرد سپس پرچم سه رنگ که روی آن عبارات زیر نوشته شده بود با ابراز احساسات پر شور تماشاچیان بر بالای سر در حظيرة القدس به اهتزاز در آمد.

### ”یا قائم آل محمد“

میلاذ مسعود اعلیحضرت ولی عصر محمد ابن حسن عسکری ارواح العالمین

له الفدا را به عموم شیعیان تبریک می گوئیم

میلاذ همایون محمد ابن الحسن العسکری“

مطالب فوق الذکر از خاطرات احمد جلیلی و عنایت الله وهمن که خوشبختانه هر دو در قید حیات هستند نقل شد. در آن زمان حسین علاء نخست وزیر برای معالجه به خارج رفته بود، عبدالله انتظام کفیل نخست وزیر و وزیر خارجه، امیر اسدالله علم وزیر کشور و تیمسار سرلشکر مهدی قلی علوی مقدم ریاست شهربانی کل کشور را به عهده داشت.

### عواقب سخنرانی فلسفی و خراب کردن گنبد حظيرة القدس

پخش سخنرانی های فلسفی از رادیو در سراسر ایران از یک سو و اشغال و تخریب گنبد حظيرة القدس طهران و چاپ عکس تیمسار باتمانقلیج هنگام کلنگ زدن در جراید کثیرالانتشار از سوی دیگر نتایج شومی را به بار آورد. مردم گمان کردند دولت با این اقدامات در صدد نابود کردن چهار صد هزار نفر بهائیان ایران است در نتیجه افرادی که منتظر اوضاع آشفته بودند فرصت را برای اذیت و آزار بهائیان و غارت اموال آنان مغتنم شمردند شاهد گویا بر این مدعا شرحی است که در روزنامه کیهان شماره ۷۴۱ چاپ لندن از خاطرات امیر اسدالله علم که سالها نخست وزیر و وزیر دربار بود درج گردیده است:

”شب چند مجلس روضه خوانی رفتیم در یکی فلسفی روی منبر بود این آخوند تاریخچه درازی دارد اولاً واعظ بسیار زبردستی است. ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد. ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیراست. این همه که سنگ اسلام به سینه می زند خود این چنین نیست وقتی در سیزده سال پیش وزیر کشور بودم خود را نماینده مرحوم آیت الله بروجردی در تهران جا زده بود یعنی واقعاً از طرف بروجردی در تهران امر و نهی می کرد و آن مرد مهم هم چیزی نمی گفت به هر حال در آن

موقع مقامات انتظامی و شاهنشاهی را اغفال کرد و پیکاری علیه بهائی ها راه انداخت که نزدیک بود غائله مملکتی بشود. در چندین شهر مردم بهائی ها را کشتند هر روز ظهر در ماه رمضان منبر می رفت و سخنرانی او از رادیو پخش می شد آن قدر مردم را تحریک می کرد که غائله در سر تا سر کشور سر گرفت به مقامات انتظامی حالی کرده بود که دارد از این طریق وجهه ای برای شاهنشاه درست می کند به هر صورت من با دیوانگی مخصوص خودم جلوی او را گرفتم و اجازه ندادم به منبر برود تا کشور آرام شد. وقتی نخست وزیر بودم باز هم علمدار علما و فئودال ها بر علیه اصلاحات شاه شد تا غائله پانزدهم خرداد پیش آمد آن وقت من او را گرفتم و حبس کردم... بعد از من آزاد شد و حالا باز منبر می رود.“

برای نمونه فقط به ذکر نام چند شهر که جهال ستمکارش احباء را مورد ظلم و تعدی قرار دادند اکتفا می کنیم:

اردستان، شهرهای خراسان، نیریز و آباده در فارس، یزد:

اشرار آباده در بازار با منتقل آهنین چنان بر سر میرزا ابراهیم دانا کوبیده بودند که با فرق شکافته و خون آلود برای تظلم نزد سید حسن افتخاری فرماندار متعصب آباده رفته بود بجای اینکه فرماندار به شکایت آن مظلوم بی پناه رسیدگی کند او را مورد تحقیر و توهین و سرزنش قرار داده بود. یکی از محترمین آباده سید ابوطالب یداللهی رحمت الله علیه داماد امام جمعه آباده که انسان شریفی بود به فرماندار گفته بود اگر شما به داد این بیچاره نرسید پس به چه مقامی باید دادخواهی کند افتخاری جواب داده بود سزای کسی که پیرو میرزا حسینعلی بها، الله است همین است.

در قراء همت آباد و کوشکک از توابع آباده صدمات جانی و زیانهای مالی زیادی به بهائیان وارد کرده بودند اشرار در کوشکک نعمت الله تشکر را کتک زده با کارد شکم گاو آبستن متعلق به او را پاره کرده بودند. در قریه کوشکک مردان بهائی از

ترس اشرار خانه و کاشانه خود را رها کرده به صحرا و کوه پناه برده بودند. حسن فرح بخش پیرمرد ۷۰ ساله ای که نتوانسته بود فرار کند به چنگ ستمکاران بیرحم افتاده بود چون حاضر نشده بود تبری و لعن کند چنان عمل شنیع و وحشیانه ای نسبت به او انجام داده بودند که قلم از شرح آن شرمنده است. آن مظلوم مجروح را برای درمان به بیمارستان میثاقیه طهران آوردند پس از درمان و التیام جراحات و مراجعت به کوشکک دیری نپائید که جان به جان آفرین تسلیم نمود و لکه ننگینی بر دامن مرتکبین آن عمل خلاف اخلاق بر جای گذاشت.

در قریه صفاد ۱۵ کیلومتری آباده عباسقلی پاکباز و همسر و فرزندان خردسالش تنها خانواده بهائی بودند که مانند سایر احباء جلائی وطن نکرده در صفاد مانده بودند آنها نیز مورد حمله و هجوم اشرار قرار گرفتند تمام اثاث البیت آنها را غارت کردند و مرغ را با جوجه هایش در آتش سوزاندند سکینه خانم همسر پاکباز از شدت وحشت و اضطراب بیمار و رنجور شد متأسفانه معالجات مؤثر نیافتاد و بلرود حیات گفت بجای تعقیب و مجازات خراب کاران سید حسن افتخاری فرماندار آباده در کمیسیون امنیت اجتماعی که با عضویت حسن شرفی رئیس دادگاه، سرگرد اسدالله موید فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی تشکیل داده بود حکم ۶ ماه تبعید عباسقلی پاکباز و نصرالله خان دهقان کدخدای کوشکک را صادر کرده بودند این حکم ظالمانه آراء دیوان بلخ را در خاطره ها یادآور شد.

### شهادت هفت نفر بهائی در هرمزک

دکتر علیمراد داودی استاد فقید دانشگاه اعلی الله مقامه در صفحه ۱۳۶ کتاب مقالات و رسائل در مباحث متنوعه چنین می نویسد:

”در ولایات یاران دچار صدمات شدید شدند به طوری که در قریه هرمزک یزد شورش عمومی اهالی آن قریه منجر به شهادت هفت نفر از یاران ثابت قدم و مظلوم گردید در سراسر ایران موجی از خشم نسبت به مظلومان بر پا خاست بیت تا کر و بیوت حضرت رب اعلی و خال تخریب گردید اغنام و احشام و محصولات کشاورزی یاران در ولایات به آتش کشیده شد و یاران از صغیر و کبیر و زن و مرد مورد ضرب و ستم و جرح و بی حرمتی قرار گرفتند و بسیاری از اطفال و کارمندان بهائسی از مدارس و مشاغل دولتی به جرم بهائسی بودن اخراج شدند.“

#### اسامی ۷ نفر شهدای هرمزک به شرح زیر است:

۱- آقا فریدون امیری ۲- رقیه خانم همسر آقا فریدون ۳- آقا عبدالرزاق برادر آقا فریدون ۴- آقا علی اکبر برادر رقیه خانم ۵- آقا غلامعلی پسر آقا عبدالرزاق ۶- آقا هدایت الله ۷- آقا امان الله هر دو برادر و فرزندان آقا محمد مجنوب می باشند (آقا محمد جعفر در قید حیات بوده است و برادر آقا فریدون و آقا عبدالرزاق می باشد).

هنگام شهادت شهدای هرمزک یزد سید محمد جلالی نائینی رئیس دادگستری یزد، نقی ایزدی دادستان یزد و ابوالفتح یاسری بازپرس دادرسی یزد بوده اند. دادستان رسیدگی به آن قتل فجیع را به بازپرس ارجاع می کند بازپرس که قاضی جوان، وظیفه شناس و بی غرضی بوده برای جلوگیری از گسترش دامنه اغتشاش و استقرار نظم و امنیت از فرمانده لشکر اصفهان تقاضای کمک می نماید. روز بعد فرمانده لشکر اصفهان عده ای سرباز به فرماندهی یک سرگرد و چند نفر افسر با چند دستگاه زره پوش به یزد گسیل می دارد برای اینکه زهر چشمی از آشوبگران بگیرند

و به آنها تفهیم کنند که دولت قادر است هر شورش و آشوبی را سرکوب کند. سربازان اعزامی عصر همان روزی که به یزد وارد می شوند بلادرنگ در خیابان های شهر مانور می دهند. روز بعد بازپرس با عده ای سرباز و فرمانده آنها به هرمزک می روند پس از تحقیق دقیق ۱۱ نفر را متهم به ارتکاب قتل تشخیص داده قرار تعقیب آنها را صادر و به زندان شهربانی یزد می فرستند.

#### شکایت به دبیر کل سازمان ملل متحد

خانم رفیع متحده نماینده غیر سیاسی جامعه بهائسی در سازمان ملل متحد از آن وقایع ناگوار و مظالم بیشمار به داک هامر شولد دبیر کل سازمان ملل متحد شکایت و دادخواهی می نماید. دکتر رضازاده شفق نماینده دولت ایران اظهارات خانم متحده را به کلی تکذیب کرده می گوید شماره بهائیان در ایران از تعداد انگشتان دست من تجاوز نمی کند. خانم متحده چند شماره روزنامه کیهان و اطلاعات را به دبیر کل سازمان ملل ارائه داده اظهار می نماید روزنامه های کیهان و اطلاعات از جراید کثیر الانتشار و معتبر طهران هستند که تعداد بهائیان ایران را چهار صد هزار نفر ذکر کرده و درباره خراب کردن حظیره القدس و شهدای هرمزک و اذیت و آزار بهائیان در ایران با صراحت شرح مبسوطی چاپ کرده اند که دلیلی قاطع برای اثبات ادعای بنده است به گمان من از دو حال بیرون نیست یا نماینده محترم از آنچه اخیراً در ایران روی داده بی اطلاع است یا آگاهی دارد ولی مصلحت می داند آن حقایق را انکار نماید.

سرانجام در اثر اقدامات مؤثر داک هامر شولد که از سیاستمداران برجسته و با تدبیر و صلح طلب بود از یکسو و صدها تلگراف اعتراض آمیز که از جوامع بهائسی سراسر



دنیا به شاه و دولت ایران مخایره کردند از سوی دیگر دولت ایران را متوجه کرد که مال المصالحه قرار دادن بهائیان نتایج نامطلوبی بیار آورده که موجب لطمه به حیثیت و آبروی بین المللی ایران شده است. لذا دولت دستور داد حظائر قدس را به جامعه بهائی مسترد داشتند و مؤکداً به مقامات انتظامی توصیه نمودند تا در حفظ و حراست جان و مال بهائیان در تحت حمایت قانون اساسی مترقیانه ایران که افراد را در برابر قانون متساوی الحقوق می دانست مراقبت نمایند.

### مرگ مشکوک حسن رضائی

خانم شکوه رضائی در مجله پیام بهائی شماره ۲۱۸ فوریه ۱۹۹۸ چاپ فرانسه درباره شادروان حسن رضائی پدر مهربانش بدین مضمون می نویسد:

چون پدرم کلیددار و مسنول حفاظت از حظیره القدس طهران بود با نهایت دلسوزی و دقت از حظیره القدس و اسباب و لوازم در آنجا محافظت و مراقبت می کرد. او خادمی صدیق و وظیفه شناس بود که در کمال اخلاص و ادب سالها سعادت انجام وظیفه در حظیره القدس و سلوک و رفتار مؤدبانه با احباء نصیبش شده بود.

از اواخر اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی که احباء و اعضای محفل روحانی یزد را از زندان کرمان به زندان موقت شهربانی طهران منتقل کردند بر حسب دستور محفل روحانی طهران حسن رضائی بدون اینکه خم بر ابرو بیاورد هر روز غذائی را که برای محبوسین در بیمارستان میثاقیه طبخ می کردند چند سال با دوچرخه به زندان موقت شهربانی جنب شهربانی کل کشور و بعداً به زندان قصر واقع در جاده شمیران که چند کیلومتر با شهر فاصله دارد می بُرد و مایحتاج و داروهای که محبوسین سفارش می دادند برای آنها خریداری و به محبس می برد.

نگارنده خود بارها ناظر خدمات بی شائبه رضائی بودم و می دیدم که محبوسین علی الخصوص اعضای محفل روحانی یزد زحمات مستمر رضائی را ارج نهاده و از او ممنون و سپاسگذار بودند.

خانم شکوه رضائی می نویسد: پدرم در ایام اشغال نظامی حظیره القدس خدمات جسمی و روحی فراوانی را تحمل کرد و سرانجام در همان ایام مرگ مشکوک و مرموز آن خادم جوان و وظیفه شناس اتفاق افتاد.

تلگراف هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۵ که به مضمون زیر به افتخار خانواده اش عزّ صلور یافته بود به آنها ابلاغ گردید:

”خدمات او را فراموش نمی کنم و در حق او دعا می کنم“

### شرح حال میرزا محمد علی افنان علیه رضوان الله و بهانه

میرزا محمد علی افنان از طرف پدر نبیره جناب حاجی میرزا حسن علی خال اصغر و از طرف مادر نوه جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله بانی اولین مشرق الاذکار در عشق آباد روسیه که حضرت عبدالبهاء معظم له را به لقب وکیل الحق مفتخر و سرافراز فرمودند بوده است.

پدر ایشان میرزا محمد باقر افنان که در یزد به تجارت و کشاورزی مشغول بوده از نفوس زکیه، نیکوکار در انجام خدمات امری ساعی و در تقدیم تبرعات پیش قدم بوده است. هنگامی که حضرت عبدالبهاء برای استقرار عرش مظهر حضرت اعلی به ساختمان مقام اعلی پرداختند میرزا محمد باقر هم در تقدیم تبرعات کریمانه برای مخارج آن مشروع جلیل شرکت نموده به نحوی که بذل همت و سخاوت مشارالیه مورد

قبول و رضایت خاطر و عنایت آن حضرت قرار گرفته در لوح مخصوصی که ابواب  
خمسه مقام اعلی را به نام یکی از نفوس مخلصه مقدسه تسمیه فرمودند در ضمن  
ذکر خیر ایشان آب انبار مقام اعلی را بنام معزی الیه نام گذاری فرموده اند. لوح  
مزبور (در کتاب ملکه کرمل) درج گردیده است.

در جزوه تاکستان الهی شماره ۲۳ مورخه شهرالقدرت سال ۱۵۴ بدیع و سپتامبر  
۱۹۹۷ میلادی مطابق با ۱۳۷۶ شمسی تحت عنوان آب انبار افغان چنین  
می نویسد:

شایسته است توجه شود که آب انبار زیر مقام اعلی در عین حال شاهد خدمات  
خالصانه یکی از افراد خاندان محترم افغان یعنی جناب میرزا محمد باقر است که  
حضرت عبدالبهاء به افتخار وی آن را آب انبار افغان نام گذاری فرموده اند.

میرزا محمد باقر با بی بی سلطان بیگم صبیبه جناب وکیل الحق ازدواج نموده که ثمره  
آن ازدواج یک پسر بنام میرزا محمد علی و یک دختر بنام افسر بوده است.

میرزا محمد باقر به اتفاق میرزا عبدالحسین افغان نوه جناب حاجی میرزا سید حسن  
افغان کبیر که مورد تقفد و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار داشته برای انجام امور  
تجارت به طهران می روند یک نفر قزاق روسی که بر اسبی سرکش سوار بوده آن چنان  
با شدت به آن دو نفر برخورد کرده که در اثر آن تصادم مهلک متأسفانه هر دو جان به  
جان آفرین تسلیم کرده پیکرهای پاکشان را در امام زاده معصوم به خاک سپرده اند.

بعد از آن واقعه مؤلمه طاقت فرسا عیال آن مرحوم با دو فرزند صغیر خود چند سالی  
در یزد تحت ولایت و سرپرستی جناب وکیل الحق بسر می برند. جناب وکیل الحق  
بعداً به عشق آباد مسافرت نموده و سپس برای زیارت اعتبار مقدسه و تشریف به  
حضور مبارک حضرت عبدالبهاء به حیفا تشریف می برند و در آنجا به ملکوت ابهی  
صعود نموده مرقد منورشان در گلستان جاوید حیفا می باشد.

بی بی سلطان بیگم برای تسکین آلام و هم و غم خود به قصد زیارت اعتبار مقدسه و  
تشریف به خاک پای حضرت عبدالبهاء به عشق آباد می روند چون افسر خانم بیمار  
می شود یک سال در منزل برادر خود جناب حاجی میرزا محمود افغان توقف نموده  
پس از بهبودی به حیفا می روند دیری نمی گذرد که جنگ بین المللی اول آغاز  
می گردد و ایاب و ذهاب به ایران و ارسال وجه از ایران صعب و مشکل می شود به  
امر حضرت عبدالبهاء بی بی سلطان بیگم و دو فرزندشان در حیفا سکنی می گزینند  
که تا ده سال بطول می انجامد. چند سال حضرت عبدالبهاء مخارج زندگی آنها را  
مرحمت می فرمایند به دستور هیکل مبارک میرزا محمد علی و افسر خانم برای  
تحصیل به بیروت می روند افسر خانم با نوه های حضرت عبدالبهاء در کالج شبانه  
روزی دخترانه مشغول تحصیل می شود در همان ایام حضرت شوقی افندی و میرزا  
محمد علی هم در شبانه روزی پسرانه همان کالج به تحصیل مشغول بودند. اغلب  
افسر خانم جورابه های حضرت شوقی افندی را رفو و وصله می کرده است.

یک روز صبح که مدیر کالج دخترانه تصمیم داشته محصلین را برای گردش علمی به  
خارج از مدرسه ببرد چون افسر خانم با روسری حاضر شده بود مدیر به مشارالیه  
اعتراض کرده و دستور داده تا عصر آن روز از اطاق خود خارج نشود. افسر خانم از  
آن تنبیه بی مورد نگران شده گریه کنان به اطاق خود مراجعت می کند پس از چند  
لحظه فراش مدرسه دخترانه درب اطاق افسر خانم را می زند و می گوید یک نفر برای  
ملاقات شما آمده اند و افسر خانم از اطاق بیرون می آید مشاهده می کند که  
حضرت شوقی افندی هستند علت نگرانی مشارالیه را استفسار می فرمایند افسر  
خانم عرض می کند چون حضرت عبدالبهاء دستور فرموده اند بانوان و دختران  
بهائی باید با مقنعه و یا روسری از خانه بیرون بروند من برای امتثال امر مبارک  
روسی بر سر کردم که موجب خشم مدیر کالج شد. حضرت شوقی افندی به اطاق  
مدیر تشریف می برند و به مشار الیه تفهیم می فرمایند که این دانشجو موظف

است با روسری از مدرسه خارج شود مدیر متقاعد می شود اجازه می دهد افسر خانم با روسری همراه سایر محصلین به گردش بروند. افسر خانم چند سالی هم در مصر به تحصیل پرداخته است.

چند سال بعد به دستور حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی افندی برای ادامه تحصیل به دانشگاه آکسفورد انگلستان تشریف می برند به میرزا محمد علی هم امر می فرمایند به تحصیل کشاورزی به پردازد مشارالیه در دانشکده کشاورزی کامبریج به تحصیل کشاورزی ادامه می دهد. گاهی به آکسفورد می رفته و حضور حضرت شوقی افندی مشرف می شده تا اینکه یک روز حضرت شوقی افندی به وی می فرمایند می خواهم دانشکده کشاورزی را به بینم چون در آن ایام هتل مجلل در کامبریج نبوده میرزا محمد علی هتل آبرومندی را پیدا کرده یک اطاق اجاره می کند حضرت ولی امرالله به آنجا تشریف می برند. صبح روز بعد که میرزا محمد علی شرفیاب می شود پیشخدمت هتل حضور مبارک عرض می کند اگر میل دارید بیکن Bacon با تخم مرغ برای ناشتائی بیاورم هیکل مبارک در جواب او می فرمایند من گوشت خوک نمی خورم برای ما کره و مربا بیاورید. پس از صرف صبحانه به اتفاق میرزا محمد علی به دانشکده کشاورزی تشریف می برند دوربین عکاسی خود را به مشارالیه می دهند خودشان سوار تراکتور می شوند میرزا محمد علی عکس می گیرد. بعد در محوطه خارج از دانشکده دوربین عکاسی را به یک چوپان می دهند در حالیکه میرزا محمد علی افتخار داشته در کنار ایشان به ایستد چوپان از آنها عکس می گیرد حضرت شوقی افندی دو قطعه عکس مزبور را به میرزا محمد علی مرحمت می فرمایند مشارالیه علاقه وافری به آن دو قطعه عکس داشت ولی متأسفانه در سال ۱۳۳۰ که میرزا محمد علی در زندان طهران گرفتار بود اسدالله زمانیان بازپرس یزد منزل ایشان و منزل میرزا بدیع الله افغان را بازرسی کرده و با خشونت و بی احترامی افسر خانم و فرزند خردسالش را بازجوئی و آن دو قطعه

عکس نفیس و الواح خط اصل و کتب امری و دفاتر و نوشتجات شخصی ایشان را که هیچ ارتباطی با پرونده ابرقو نداشته برای خوش خدمتی ضبط کرده و به وزارت دادگستری به طهران فرستاد ولی هر قدر وکلای مدافع آنها سعی کردند نتوانستند آن مدارک را از وزارت دادگستری پس بگیرند.

پس از خاتمه تحصیلات میرزا محمد علی و افسر خانم به حیفا مراجعت می کنند بنا بر توصیه حضرت عبدالبهاء حضرت ورقه مبارکه علیا دو تخته قالیچه از بیت مبارک به عنوان جایزه فراغت از تحصیل به این خواهر و برادر مرحمت می فرمایند. میرزا محمد علی و افسر خانم همیشه این دو قالیچه متبرک را به دیوار اطاق آویزان می کردند. خوشبختانه چند سال قبل دو تخته قالیچه متبرک مزبور به معهد مقدس اعلی تقدیم گردید.

دیری از مراجعت میرزا محمد علی به حیفا نمی گذرد که مصیبت کبری و رزیه عظمی صعود اسف انگیز حضرت عبدالبهاء واقع می شود میرزا محمد علی در تشییع عرش مطهر شرکت می نماید. پس از اینکه حضرت ولی امرالله بر کرسی ولایت امر جلوس می فرمایند یک روز جوانان فارغ التحصیل در حضور مبارک مشرف بوده اند حضرت ولی امرالله از دکتر قاسم غنی سؤال می فرمایند چه خواهشی دارید عرض می کنند می خواهم صاحب مال و مکننت شوم و در دوائر دولتی به مقامات و مناصب عالی برسم به او می فرمایند تمنای بی ارزشی است ولی برای شما دعا می کنم که به آن برسید از میرزا محمد علی سؤال می فرمایند با خضوع و خشوع تعظیم کرده عرض می نماید آرزوئی جز رضای حق ندارم به مشارالیه می فرمایند آرزوی شما بسیار با ارزش و عالی است دعا می کنم خداوند شما را به آن نایل فرماید. حضرت ولی امرالله ۶ ماه بعد از صعود مبارک به میرزا محمد علی و افسر خانم و والده آنها اجازه می فرمایند که به ایران مراجعت کنند.

میرزا محمد علی افغان که چندین سال از مواهب مشول<sup>۱</sup> در پیشگاه حضرت عبدالبهاء و تشراف در محضر حضرت ولی امرالله بهره فراوان برده و به کسب فضائل و کمالات بیشماری نائل گردیده با دانش و بینش بسیار به ایران بازگشته در یزد سکنی گزیده و در املاک موروثی خود به کشاورزی مشغول شده با خلق و خوی روحانی، خلوص نیت، در کمال تواضع و فروتنی، تقوی و مهربانی با عشق و علاقه وافر به انجام خدمات صادقانه در تشکیلات امری و محفل روحانی یزد سعی بلیغ مبذول داشته و مورد احترام خودی و بیگانه بوده است.

در سال ۱۳۱۷ شمسی با تهمت دروغ به اتهام معاونت در قتل محمد فخار تحت تعقیب قرار گرفته چندین بار با تحقیر و توهین به دادرهای یزد و طهران احضار شده از کار و زندگی بازمانده از آسایش و راحتی محروم مانده بالاخره در دی ماه سال ۱۳۱۹ شمسی در دادگاه عالی جنائی طهران از بزه انتسابی برائت حاصل کرده ولی آن مصائب و مشاکل در عزم راسخ و استوار معظم له بر عهد و میثاق الهی خللی وارد نیاورده و زانوی همت ایشان را خم ننموده کما کان به انجام خدمات امری و ایفای وظایف محوله در محفل روحانی یزد ادامه داده تا در سال ۱۳۲۹ شمسی که مشارالیه رئیس محفل روحانی یزد بوده قضات بی انصاف دادگستری یزد به پیروی از رضا لطفی بازپرس سابق یزد برای دومین بار با پرونده سازی بدون دلیل این شخص محترم و شریف را نیز در ردیف سایر اعضای بیگناه محفل روحانی یزد به معاونت در قتل ابرقو متهم کرده سه سال تمام با تبه کاران و جنایتکاران در یک محبس انداخته اند اما معظم له تمام آن مشقات و رزایا را در سبیل امر الهی با تسلیم و رضا تحمل کرده و هرگز لب به شکوه نگشوده است.

<sup>۱</sup> حاضر شدن در حضور شخصی بزرگوار

پس از استخلاص از زندان توفیق رفیق راهش شده به زیارت اعتاب مقدسه و شرفیابی به حضور مبارک حضرت ولی امرالله نایل گشته مورد تفقد و عنایت آن مولای رئوف و مهربان و بنده نواز قرار گرفته در هنگام مرخصی هیکل انور با تبسم به ایشان فرموده بودند "جناب افغان تلافی مافات شد". با خضوع و خشوع عرض کرده بود بله، فرموده بودند "فی امان الله".

معزی الیه که مشمول فضل عظیم و لطف عمیم طلعات مقدسه بود با حسن خاتمه در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۸ شمسی مطابق با سوم فوریه ۱۹۸۰ میلادی در طهران روح پاکش به ملکوت ابهی صعود نمود.

توقیع تسلیت آمیز بیت العدل اعظم الهی به مناسبت صعود ایشان به شرح زیر عزّ صلور یافته است.

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۰ شهرالاسماء ۱۵۲

۲۹ آگست ۱۹۹۵

Mrs. Parivash Afnan  
4 St. Albans Terrace  
London  
W6 8HL  
United Kingdom

خواهر عزیز روحانی خانم پریش افنان علیها بهاءالله

معهد اعلیٰ مقرر فرمودند ضمن ابلاغ مراتب امتنان و مسرت آن ساحت رفیع از توجه و همت آن امة موقته در ابتیاح دو قالیچه مرحمتی حضرت مولی‌الوری به سرکار افسر خانم افنان جهت حفظ آن هدیه گرانبها، باستحضارتان برساند که دستور ارسال قالیچهها بارض اقدس به جناب احسان‌الله زهرانی داده شده است.

بشارت آنکه آن نفس نفیس و جمیع افراد آن عائله جلیله در ادعیه بیت المدل اعظم الهی مذکور خواهند شد مطمئن باشید.

با تقدیم تحیات  
از طرف دارالانشاء بیت المدل اعظم

cc جناب احسان‌الله زهرانی علیها بهاءالله

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE  
BAHÁ'Í WORLD CENTRE

۱۱ شهرالملك ۱۲۶

۱۷ فوریه ۱۹۸۰

افنان سدره مبارکه جناب ابوالقاسم خان علیها بهاءالله

مکتوب مورخ ۷ فوریه که حاوی خبر صعود جناب آقامیرزا محمد علی افنان علیها رضوان الله بود واصل و از تقدان آن شخص شخصیهاییست تا مگر حاصل شد فی الحقیقه آن نفس غیور در نهایت خلوص و خضوع و خشوع بر عودیت آستان آلهی قائم بود از آستان مقدس آن جان پاک را مخصوصاً بیاد آوریم و طلب عنایت از حضرت احدیت نمائیم ببا زماندگان محبت این هیئت را ابلاغ فرمائید .

اگر آنجناب ترتیبی دهند که مقاله در شرح احوال آن طهرآشیان بقا تهیه و انعکس ایشان باین شطر ارسال شود موجب تشکر خواهد بود . درج این مقاله در کتاب عالم بهائی مطمح نظر خواهد بود که پس از وصول احتمالاً در آن کتاب منتشر گردد .

با تقدیم تحیات بهیسه

بیت المدل اعظم

## امتنان و اعتذار

برای اینکه رویدادهای مهم تاریخی و شرح اتهامات دروغ و واهی و ستم های گوناگونی که در اثر تعصب، جهالت و عدم اجرای عدالت بر بهائیان بیگناه وارد شده به دست فراموشی سپرده نشود و نام نیک و مراتب استقامت و پایداری آن مظلومان ثابت و راسخ بر عهد و میثاق ربانی و ذکر خیر و اوصاف شهامت و فداکاری آن باسلان<sup>۱</sup> مضمار<sup>۲</sup> یزدانی که آنهمه متاعب، مصاعب و مشقات را در سبیل امر الهی تحمل نموده اند در کتابی نوشته شود تا در قرون و اعصار جاویدان و برقرار بماند. پنج سال متمادی با کوشش فراوان به تهیه و جمع آوری مدارک و اسناد معتبر از منابع موثق و اشخاص مطلع پرداختم تا به عون و عنایت پروردگار متعال به تألیف این کتاب تاریخ توفیق یافتم، باشد که مورد توجه و مطالعه پژوهندگان قرار گیرد.

وظیفه خود می دانم از آقای احمد نصیری قاضی شریف و وکیل برجسته دادگستری که یادداشتهای پراکنده و نامنظم خود را که در ایام قضاوت و وکالت از پرونده ها استخراج و گردآوری فرموده توسط فرزندانشان در اختیار من گذاشتند صمیمانه تمجید و سپاسگذاری نمایم و اذعان و اعتراف کنم که اگر آن مدارک معتبر را در دسترس من قرار نمی دادند هرگز نمی توانستم تمام جزئیات را به تفصیل بنویسم.

از آقای بهروز نصیری و سرکار ویدا خانم نصیری (سهراب) فرزندان برومند آقای نصیری که تمام اوراق و یادداشتهای پدر بزرگوارشان را از آمریکا برای من آوردند ممنون و متشکرم.

۱ شجاع

۲ میدان اسب دوانی، میدان مسابقات، به کنایه و تشبیه میدان عمل و اقدام، مضمار خدمت، مضمار تبلیغ

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE

BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۶ شهرالشفرف ۱۵۲

۱۵ ژانویه ۱۹۹۶

Mr. Ehsan Zahrai

برادر عزیز روحانی جناب احسان الله زهرائی علیه بهاءالله

با کمال مسرت وصول دو قالیچه مرحمتی حضرت مولی الوری سرکار افسر خانم افنان را بواسطه زائر اعتاب مقدسه زاله خانم علانی اعلام میدارد.

مجدداً مراتب تقدیر معهد اعلی از همت و کوشش امده الله پریوش خانم افنان در بدست آوردن قالیچههای مزبور و از زحمات آن برادر عزیز در این باره ابلاغ و اطمینان میدهد که در این شطر محفوظ خواهند ماند.

خدمت شایسته یاران ایران در انجام تعمیرات لازمه روی این دو قالیچه نیز مورد عنایت و تمجید معهد اعلی قرار گرفت.

با تقدیم تحیات  
از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

cc زائر اعتاب مقدسه سرکار زاله خانم علانی علیها بهاءالله

